

«هدفمند کردن» یارانه ها:



احمدریف

- پیش درآمد

قبل از هرچیز این نکته را بگویم که من دراین نوشتار، برسر این که نظام اقتصادی ایده آل ایران چه باید باشد و با نظام موجود چه تفاوت هائی دارد، بحث نمی کنم. این مقوله خودش می تواند موضوع چند و چندین مقاله و پژوهش دیگر باشد. بدون این که وارد جزئیات بشوم من نظرم این است که ساختار اقتصادی ایران به واقع نوعی « فنودالیسم شهری» است که شیوه غالب مازاد ستانی درآن رانت خواری است و موقعیت طبقه کارگرهم دراین اقتصاد از نظر بی حق و حقوقی به وضعیت سرف درنظام فنودالی بی شباهت نیست. با این همه اغلب کسانی که درباره این نظام نظر می دهند آن را یک نظام سرمایه داری می خوانند. هرچه که مختصات اساسی این نظام باشد، واقعیت این است که پس از یکی دو سال کش وقوس سرانجام روشن شد که دولت کنونی تصمیم گرفته است که یارانه ها را به قول خودشان « هدفمند» کنند و موضوع این نوشتارهم به واقع بررسی قانون هدفمند کردن یارانه ها، و پی آمدهایش برروی زندگی شهروندان ایرانی است. قبل از آن ولی اجازه بدهید زمینه ای به دست بدهم. پس از کلی تبلیغ واطلاع رسانی قطره چکانی سرانجام روشن شد که آن چه که آقای احمدی نژاد، جراحی بزرگ اقتصادی می نامید، در وجه عمده هدفمند کردن یارانه ها و درتازه ترین

شکل اش، به واقع حذف یارانه ها بود. این که این طرح چگونه قراراست اجرا شود و از جزئیات آن خبر نداریم ولی تا به همین جا شماری به دفاع از آن برخاسته و عده ای دیگر هم درباره پی آمدهای نا مطلوب اش هشدار داده اند.

قبل از هرچیز بگویم و بگذرم که این برنامه قبل از آن که دست پخت سیاست پردازان داخلی ایران باشد یا این که نتیجه رایزنی احمدی نژاد با اقتصاددانان بوده باشد - که البته این گونه ادعا می شود- به واقع برنامه ای است سابقه دار که به خصوص در این چند ماه گذشته با توجه به بالارفتن قیمت نفت و بطور کلی با توجه به تورم فزاینده ای که در اقتصاد جهانی نمودار گشته، باز به جریان افتاده است. خلاصه روایت این است که بنزین و گازوئیل با یارانه موجب می شود که مصرف شان بیشتر از « حد تعادلی» باشد، و زیادی تقاضا برای این کالاهای که از جمله به خاطر ارزانی مصنوعی قیمت آنهاست- قیمت نفت را در اقتصاد جهانی افزایش داده است. پس برای جلوگیری از رشد بیشتر تورم باید قیمت بنزین و گازوئیل را « شفاف» و « واقعی» کنیم. و البته که راهش این است که یارانه دیگر پرداخت نشود. با تحولاتی که اخیرا در ایران پیش آمده است، به نظر می رسد که دولت به واقع با یک شمشیر دو لبه ای روبرو شده است.

از سوئی، کلی در این باره تبلیغ کرده و حتی احمدی نژاد هم وعده پرداخت ماهی 50 تا 70 هزار تومان به هنرفر را داده بود که در حال حاضر، دربهترین حالت به ماهی 20 هزار تومان و حتی کمتر کاهش یافته است. بعلاوه وعده احمدی نژاد پرداخت یارانه نقدی به حدودا 85% از جمعیت ایران بود که بعید است در حال حاضر مد نظر باشد. از سوی دیگر، به خصوص با سقوط بهای نفت و افزایش وابستگی بیشتر اقتصاد ایران به درآمدهای نفتی در این سالها، توان مالی دولت در پرداخت این یارانه ها- مستقل از شکل پرداخت آن- به شدت کاهش یافته است. یعنی، دولت به نظر می رسد به جایی رسیده است که به واقع قادر به پرداخت یارانه- به شکل و صورتی که تا کنون انجام می گرفته است، نخواهد بود. من برآن سرم که شکل پرداخت، با تحولاتی که در بازار جهانی نفت پیش آمده ، اهمیت ثانوی یافته است و نکته اساسی، کاستن از تعهدات و بار مالی دولت است.

نشریه [اکنونمیسست](#) در این راستا نوشت که نصف جمعیت جهان از مواد سوختنی با یارانه استفاده می کنند و حدودا یک چهارم بنزین در بازار جهان به کمتر از قیمت بازار به فروش می رسد. در 29 ماه مه 2008 بنزین در آلمان از بقیه کشورها گرانتر بود و ارزان ترین بنزین هم در ونزوئلا به فروش می رفت. با وجود افزایش قیمت بنزین در امریکا در یک سال گذشته ولی هم

چنان، بهای بنزین در آمریکا از نصف قیمت بنزین در آلمان هم کمتر بود. به گفته اکونومیست، افزایش قیمت جهانی و کوشش برای تثبیت قیمت داخلی باعث شده است که منابع بیشتری برای یارانه ضروری باشد و «محدودیت های بودجه ای بعضی از دولت ها را مجبور کرده است که قیمت های داخلی را افزایش بدهند» و بعد ادامه می دهد که در 24 مه، دولت اندونزی قیمت بنزین را 30 درصد افزایش داد و چند روز بعد از آن هم دولت تایوان، بهای بنزین را 13% و دولت سیریلانکا هم 24 درصد بر قیمت بنزین افزوده است. جالب است که در همین مقاله اکونومیست می خوانیم که مالزی اگرچه یکی از حکومت هایی است که «بیشترین یارانه بنزین» را می پردازد- یعنی رقمی معادل 7% تولید ناخالص داخلی- ولی در ضمن در میان 32 کشور نوظهور «کمترین میزان تورم» را دارد¹.

بحث به این صورت پیش می رود که بالارفتن قیمت نفت خام، باید باعث کاهش تقاضا برای بنزین بشود ولی اگر قیمت داخلی بنزین تحت کنترل باشد و افزایش نیابد، در آن صورت، مصرف اش در سطح بالا باقی می ماند و در نتیجه، تقاضای بالا برای بنزین باقی مانده و به صورت تقاضای بیشتر برای نفت در می آید که در نتیجه آن قیمت نفت خام، بیشتر افزایش می یابد. در هندوستان، اگرچه بهای بنزین از آمریکا بیشتر است

ولی قیمت گازوئیل در آنجا حدودا 40 درصد ارزان تر از آمریکا است و کاری که دولت می کند به جای پرداخت یارانه مستقیم به کمپانی های نفتی، اوراق قرضه می دهد که حدودا معادل 2-3 درصد تولید ناخالص داخلی می باشد. در ابتدای سال 2008 بهای بنزین در چین و آمریکا برابر بود ولی در 6 ماه گذشته، بهای بنزین در آمریکا 33% افزایش یافت ولی در چین قیمت اش ثابت ماند.

به گفته نشریه اکونومیست دولت ها از افزایش قیمت بنزین واهمه دارند که بعید نیست به ناآرامی های اجتماعی منجر شود ولی پرداخت یارانه به گفته نویسنده شیوه کارآمدی نیست. و بعد اشاره می کند به پژوهشی که صندوق بین المللی پول انجام داده است در 5 کشور، که نمی دانیم کدام کشورها هستند ولی نتیجه گیری اش این است که بطور متوسط 20% غنی ترین بخش جمعیت، 42% یارانه مواد سوختی را می گیرند ولی سهم 20% فقیرترین هم از این یارانه ها، تنها ده درصد است. نویسنده نه این که مدافع «هدفمند کردن» یارانه ها باشد بلکه ادعایش این است که اگر این منابع در آموزش، بهداشت، و زیربناها صرف شود، این خدمات به نفع فقرا خواهد بود و از آن مهم تر، قیمت های بالاتر باعث می شود که مصرف جهانی نفت پائین آمده و در نتیجه، قیمت نفت هم در بازار ها سقوط نماید. همین جا

البته معترضه بگویم و بگذرم که در همین چند ماه گذشته که هنوز این سیاست ها به مرحله اجرایی نرسیده اند، شاهد سقوط چشمگیر بهای نفت در بازارهای جهانی بوده ایم که احتمالا به این معناست که آن افزایش خارق العاده بهای نفت در تابستان گذشته نه نتیجه تغییر در تقاضا یا عرضه نفت، بلکه عمدتا به خاطر سرریز شدن سرمایه های سفته بازانه به بازارهای نفتی بود که در کنار، خشکیدن منبع این سرمایه ها، بهای نفت هم به صورت کنونی اش درآمد (البته از پی آمد رکود اقتصادی نباید غفلت نمود) .

نیویورک تایمز عمدتا بر موقعیت چین تمرکز می کند و معتقد است که وقتی مواد سوختنی به قیمتی کمتر از قیمت واقعی عرضه می شود، نتیجه « تشویق مصرف و ممانعت از استفاده از منابع دیگر سوختی» است و از آن گذشته، به گفته این نشریه، چون مبنای محاسبه قیمت نفت در مبادلات داخلی پائین تر از قیمت واقعی اش در بازارهای جهان است، نتیجه این که تقاضا برای اتوموبیل، مواد شیمیایی هم افزایش می یابد و بعید نیست « به یک وضعیت تورمی در اقتصاد منجر شود». اگر یارانه مواد سوختنی افزایش یابد، « سرمایه گذاری در آموزش و بهداشت کاهش خواهد یافت» و از آن مهم تر، اگر وضعیت مالی دولت به واقع ناهنجار شود، فشار بیشتری بر روی پول ملی- یوان- وارد خواهد شد. بطور کلی، پرداخت

یارانه به مواد سوختی در کشورهای در حال توسعه، باعث ایجاد تورم در کشورهای پیشرفته و کتمان تورم در کشورهایی می شود که از این یارانه ها استفاده می کنند. اگرچین بتواند قیمت مواد سوختی را « واقعی» کند، نرخ تورمش به احتمال زیاد حداقل 15% خواهد شد و از سوی دیگر، « اگرچین نتواند یارانه ها را حذف نموده تقاضای خود را کاهش بدهد، پی آمدهایش برای جهان بسیار مهم اند»².

هرچه که تعداد بیشتری از کشورها از یارانه استفاده نمایند، تاثیر بالارفتن قیمت نفت بر روی تقاضا کمتر می شود و هرچه که بگذرد، منابع مالی بیشتری برای این کار لازم خواهد شد و نتیجه این که، دولت ها احتمالا به جایی خواهند رسید که راهی به غیر از حذف یارانه ها نخواهند داشت. بطور کلی تا اواسط ماه مه، تایوان، سریلانکا، بنگلادش، هندوستان و مالزی یا قیمت ها را افزایش دادند یا اعلام کردند که بزودی این کار را خواهند کرد. برعکس وضعیتی که در چین وجود دارد، دراندونزی دولت مردم را متقاعد کرده است که یارانه مواد سوختی بیشتر به نفع ثروتمندان است تا فقرا، و بعلاوه 1.5 میلیارد دلار بودجه برای پرداخت یارانه نقدی کنار گذاشته است که به عقیده بعضی از ناظران، دلیل اساسی اش، این است تا « کاستن از یارانه ها از نظر سیاسی قابل قبول بشود». در پیوند با این پرسش که هزینه یارانه را کدام گروه

می پردازد، جواب این است که « اکثر کشورهای آسیائی با چاپ پول این هزینه ها را می پردازند». یکی از مشکلات پرداخت یارانه این است که دولت قادر به کنترل بخش مصرفی بودجه نیست و نظر نویسنده همانند نویسنده اکونومیست این است که اگر چین و هندوستان از یارانه ها بکاهند می توانند در آموزش و زیرساخت ها بیشتر سرمایه گذاری بکنند. پیش بینی موجود در باره کشورهای آسیائی این است که با کاهش ارزش پولی ملی، کاستن از یارانه ها سراز تورم خیلی جدی درخواهد آورد.

در 7 ژوئن به گزارش [رویترز](#) با خبرمی شویم که سام بودمن، وزیر انرژی امریکا درسفری به ژاپن اعلام کرد که کنترل بیشتر بازار نفت، برای کنترل قیمت نفت کارساز نخواهد بود و از کشورها خواست که یارانه مواد سوختی را لغو کرده و حذف نمایند. شماری از حقوق دانان امریکائی البته معتقدند که سفته بازان در بازار نفت خرابکاری می کنند و بهتر است تا براین بازار نظارت بیشتری صورت بگیرد ولی بودمن می گوید « ما این مسئله را بررسی کردیم و نتیجه گرفتیم که متأسفانه این موضوعی نیست که نیازی به کنترل و نظارت بیشتر بر بازار داشته باشد»³. البته بیشتر توضیح نداد ولی امروز دیگر می دانیم که داستان سفته بازان بازار های نفتی به احتمال زیاد راست بود.

[دیلی تلگراف](#) در 30 مه 2008 گزارش کرد که با وجود ناآرامی های اجتماعی، دولت مصر قیمت بنزین را 40 درصد افزایش داد. درسیریلانکا قیمت 25% بالا رفت. درهندوستان نیز به گفته خانم سرینیواسان، وزیر انرژی « وضعیت خیلی بحرانی شده است و باید جلوی سقوط را بگیریم». دراندونزی قیمت بنزین 33% افزایش یافت و میزان افزایش درتایوان هم 20 درصد بود. مالزی هم وعده داده است که یارانه ها را کاهش بدهد. چین تنها کشوری است که تا کنون دربرابر این موج مقاومت می کند⁴.

همیش مک رائو در [ایندیپندنت](#) 29 مه حرف مهمی می زند که اگرچه قیمت نفت ممکن است به حداکثر رسیده باشد ولی کلید حل نفت در دست کشورهای در حال توسعه است. جالب این که نقش سفته بازان را در بازار انکار نمی کند و می نویسد « در بعضی موارد، یک عامل سفته بازی هم وجود داشته که قیمت کالاها را ورای اساس اقتصادی افزایش داده است»

در [اینجا](#) می خوانیم که پاکستان می خواهد با حذف یارانه مواد سوختی، مواد غذایی و کود شیمیائی کسری بودجه و کسری تجارتي را تحت کنترل دریاورد. نوید کامار وزیر خصوصی سازی دریک مصاحبه تلویزیونی گفت که « دراین بودجه کوشش شده تا به جای پرداخت یارانه به همگی، یارانه ها را برای پرداخت به

فقیرترین بخش جمعیت هدفمند کنیم». نکته جالب این که اگرچه بودجه دفاعی قرار است افزایش یابد، ولی میزان یارانه ها قرار است از 407.48 میلیارد روپیه به 295.2 میلیارد روپیه کاهش یابد.⁵

در این [گزارش](#) می خوانیم که اتفاقا قیمت بنزین در هندوستان از امریکا بیشتر است. درمالزی هم قرار شده است که دولت به دارندگان اتوموبیل هائی که اندازه موتورشان از 2 لیتر کمتر باشد، سالی 200 دلارو به دارندگان موتورسیکلت نیز سالی 40 دلار یارانه نقدی بدهد.⁶

جف ویل در این [مقاله](#) اگرچه می پذیرد که وضعیت کنونی نمی تواند پایدار باشد ولی کاستن از یارانه را راه حل این مشکل نمی داند. او می گوید فرض کنید که یارانه را 30% کاهش بدهیم، ولی این که تقاضا به چه میزان کاهش خواهد یافت، جواب سرراستی ندارد. وقتی با کاهش یارانه قیمت بنزین، به عنوان مثال، 30 درصد بالا می رود، شماری از مصرف کنندگان بطور کلی قادر به مصرف بنزین با قیمت های تازه نیستند و عملا از بازار حذف می شوند. ولی شماری دیگر، حالا یا به خاطر ثروتی که دارند و یا اهمیت حیاتی که بنزین در زندگی شان دارد، به مصرف بنزین ادامه خواهند داد ولی اکثریت مصرف کنندگان دریک موقعیت بینابینی هستند و نتیجه ای که ویل می گیرد این است که 30 درصد کاهش یارانه به کاهش

30% تقاضا منجر نخواهد شد.⁷ و اما سؤال بعدی این است که وقتی دولت از میزان یارانه می کاهد، باپولی که صرفه جوئی خواهد شد، چه خواهد کرد؟ پیوسته با این پرسش، این هم مهم است بدانیم که شیوه هزینه کردن این منابعی که با کاهش یارانه صرفه جوئی شده است، بر تقاضا برای بنزین چگونه است. آن چه که تقریبا، حتمی است این که تقاضای تازه ای که بیشتر وجود نداشته برای بنزین ایجاد خواهد شد. مباحثی که وجود دارد برسر این میزان است یعنی در این که تقاضا برای بنزین در این مثال بالا، بیشتر خواهد شد تردیدی نیست ولی برسر این که چه میزان تقاضا بالا خواهد رفت، بحث و جدل وجود دارد. البته می توان به اشاره گفت و گذشت که براساس نگرش بازارگرایان، بدی پرداخت یارانه در این است که نظام بازار را مختل می کند و به این ترتیب، وقتی که این یارانه کمتر بشود و یا بطور کلی حذف شود، نظام بازار قرار است بهتر عمل کند و از جمله به خاطر بهتر عمل کردن نظام بازار میزان رشد اقتصادی قرار است بیشتر بشود. ناگفته روشن است که رشد اقتصادی بیشتر، بیشتر شدن تقاضا برای بنزین را به دنبال خواهد داشت. البته می توان گمانه زنی کرد که مثلا دولت این منابع صرفه جوئی شده را بطور مستقیم هزینه نمی کند بلکه از آن برای کاستن از میزان مالیاتی که مردم می پردازند بهره خواهد گرفت. پائین آمدن

مالیات، درآمد بعدازمالیات را افزایش خواهد داد و نتیجه اش افزایش مصرف در اقتصاد خواهد بود. به این ترتیب، حتی بعید نیست که در میان مدت و در دراز مدت، با افزایش تقاضا برای بنزین روبرو بشویم. از زاویه دیگری می توان به همین مقوله پرداخت. یعنی روایت هدفمند کردن یارانه ها را در نظریه پردازی مشکلات عملی اش می گذرم و فرض می کنم که در ایران دولت فخریه توانسته سیستمی ابداع نماید که یارانه بنزین و یا دیگر یارانه ها در وجه عمده به اقشار و طبقات فقیر و نیازمند جامعه برسد و ثروتمندان از برخورداری از این یارانه ها حذف بشوند. خوب انشاالله مبارک باشد. ولی، ثروتمندانی که از این یارانه نقدی بهره مند نمی شوند، به احتمال زیاد، بعید است که تقاضای خود برای بنزین را کاهش بدهند. از سوی دیگر، ولی اقشار و طبقات فقیر که الان طبق ادعای مدافعان این سیاست ها از میزان بیشتری از یارانه ها بطور نقدی بهره مند می شوند، احتمال زیادی دارد که بر تقاضای شان برای بنزین بیفزایند. یعنی در نهایت، به اصطلاح هدفمند کردن یارانه ها، به احتمال زیاد بعید نیست به وضعیتی فرابروید که مصرف بنزین در اقتصاد ایران، به جای کاهش افزایش یابد. البته اگر این چنین بشود، تازه روشن نیست در شرایطی که وجود دارد و میزان دلارهای نفتی بیشتر و بیشتر آب می رود، دلارهای

نفتی بیشتری که باید صرف واردات مقدار بیشتری بنزین بشود از کجا خواهد آمد؟

نخست وزیر سنگاپور هم در دفاع از حذف یارانه ها حرفهای جالبی اگر نگوییم خنده دار می زند که پرداخت یارانه گسترده در اروپا باعث شده که « نرخ رشد» اقتصادشان پائین باشد و آنها در این تله گرفتار بشوند و همانند شاه مرحوم می گوید که اروپائی به این دلیل انگیزه ای برای کار و برای پیشرفت ندارند. البته وظیفه دولت می داند که تضمین کند- حالا روشن نیست چگونه- که « همگان کاربایدرآمد بالا دارند و اگر حقوق کسی از یک حداقلی که برای یک زندگی معمولی لازم است کمتر باشد، دولت از طریق workfare مساعدت خواهد کرد»^۸. من که راستش، تفاوت این پرداخت ها با پرداخت یارانه به صورت نقدی را متوجه نمی شوم.

البته در شرایط کنونی، با سقوط بهای نفت بعید نیست که از سوئی این فشارها برای حذف یارانه ها کاهش یابد ولی در عین حال، در خصوص کشورهایی چون ایران، همین عامل، یعنی کاهش بهای نفت، امکانات مالی دولت برای پرداخت نقدی یا غیر نقدی یارانه ها را به شدت کاهش می دهد. به این ترتیب، به احتمال زیاد تنها راهی که می ماند، حذف یارانه ها بدون این پرداخت های نقدی به دهک های فقیر است. اگر این چنین بشود، به احتمال زیاد، کشورهای درگیر اجرای این

سیاست، در کنار مشکلات اقتصادی، با پیچیدگی های سیاسی هم روبرو خواهند شد و شورش های خیابانی اجتناب ناپذیر خواهد شد. واقعیت این است که اگر ادعای دولتمردان درباره میزان یارانه های پرداختی راست باشد، حذف یارانه ها، موجب افزایش چشمگیر قیمت ها شده و درشرایطی که با رکود جهانی، وضع اقتصادی اکثریت مردم تعریفی ندارد، بحران سیاسی را به بحران مالی و اقتصادی این دولت ها بیفزاید.

- پیش زمینه نظری « هدفمند کردن» یارانه ها:

به مقوله هدفمند کردن یارانه ها می توان در دو سطح پرداخت. یکی این که درعرصه نظری می توان این نکته را وارسید که آیا پرداخت یارانه ها درست است یا این که موجب اغتشاش درعملکرد نیروهای بازار می شود؟ این تازه خودش پرسش دیگری را پیش می کشد که آیا شما موافق سپردن همه چیز به دست نیروهای بازار هستید یا خیر؟ به عبارت دیگر وقتی این مباحث را پیش می کشید، باید پذیرفته باشید که نظام بازار، نظامی ایده آل است و توزیع محصولات و حتی تصمیمات لازم درباره تخصیص منابع باید از طریق مکانیسم بازار انجام بگیرد. چون دراین نگرش قیمت ها قراراست علامت دهی نکنند، طبیعتا، این قیمت ها باید قیمت واقعی باشند. و از همین رو بودن یا نبودن یارانه ها مهم می شود. یعنی

اگر یارانه ها پرداخت شوند، قیمت ها « واقعی» نیست و به همین خاطر، علامت دهی این ساختار هم مطلوب نخواهد بود.

البته درکنار این پیش گزاره باید چند فرض دیگر هم بکنید. بازار- برای این که کارش را درست انجام بدهد- باید بازار رقابتی باشد. یعنی هیچ یک از عوامل اقتصادی نباید در موقعیتی باشند که بتوانند روی قیمت و یا میزان کالای موجود تاثیر تعیین کننده بگذارند.

وقتی قرارباشد که تصمیمات اقتصادی با علامت دهی بازار انجام بگیرد، طبیعتا دولت هم نمی تواند دراقتصاد دست بالا را داشته باشد. یعنی باید فعالان اقتصادی دروضعیتی باشند که خودشان براساس اطلاعاتی که از بازار کسب می کنند، تصمیم بگیرند که درکجا سرمایه گذاری بکنند و به چه میزان سرمایه گذاری بکنند! چه تولید بکنند یا نکنند و به چه میزان تولید بکنند! و البته که باید به اندازه کافی احساس امنیت بکنند تا بتوانند به این علامات پاسخ شایسته بدهند.

ناگفته روشن است که اگر این الگو را قبول داشته باشید البته که باید یارانه ها حذف شود تا نیروهای بازار بدون این مداخلات عمل بکنند. البته همین جا بگویم که با همه ادعاهائی که درایران می شود مقوله حذف یارانه ها بخشی از یک مجموعه سیاست هاست که دراین 25 سال گذشته سازمان های بین

المللی مثل صندوق بین المللی پول و بانک جهانی اجرائی کردنشان را از کشورهای درحال توسعه طلب می کرده اند، پیشتر به نمونه هائی از اجرای همین سیاست دردیگركشورها اشاره کرده ام. یعنی دارم براین نکته تاکید می کنم که اجرای همین بخش ازاین مجموعه سیاست ها اگر با غفلت از دیگرسیاست های این مجموعه همراه باشد، به هیچ یک از آن اهداف ادعائی نخواهدرسید (حالا بماند که من عقیده ندارم که این مجموعه هم حتی وقتی همه اجزایش را پیاده می کنید، آتش دهن سوزی باشد و به این ادعاها برسد). ولی حداقل برای این که باراین سیاست ها جور بشود، به اشاره می گویم که سیاست های دیگر، از جمله، خصوصی سازی اموال دولتی، رها سازی ها بازارها و آزاد سازی تجارت خارجی است. و اما نگرش منطقی تر به مقوله « هدفمند کردن» یارانه ها به اعتقاد من این است که باید با توجه به مختصات اقتصاد و سیاست ایران به آن پرداخت. یعنی می خواهم بگویم که برخلاف بعضی از همکاران که دیده ام درایران عمدتا بحث را درعرصه نظری مطرح می کنند من نظرم این است که باید با توجه به مختصات اقتصاد ایران به آن پرداخت. وقتی شما این مختصات را در نظر می گیرید، به اعتقاد من پایه های استدلال کسانی که حتی درعرصه نظری خواهان اجرای آن درایران هستند فرو می ریزد. اگر قرار است توزیع فرآورده ها و تخصیص

منابع دراقتصاد به دست نیروهای بازار سپرده شود، در آن صورت برای این که اجرای این سیاست به اهداف ادعائی خود برسد باید خیلی کارهای دیگر هم انجام بگیرد. قانون قرارداد، قانون انحصار، و رفع موانع موجود برسر سرمایه گذاری و خصوصی سازی و ایجاد بازارهای رقابتی از جمله کارهائی است که باید قبل از اجرای این قانون انجام بگیرد تا با اجرای این سیاست دراقتصاد بتوان به اهداف ادعائی دست یافت . و چون این زمینه سازی ها انجام نگرفته است و قرار هم نیست درایران انجام بگیرد من با اجرای این بخش از این مجموعه سیاست هادرشرایط کنونی ایران مخالف ام. از جمله دلایل من این است که حتی درعرصه نظری هم اگر این پیش شرط ها وجود نداشته باشد، به این وعده های عجیب و غریبی که می دهند، وفا نخواهد شد- یعنی نمی تواند که بشود. مثلا فرض کنید که حتی درصورت اجرای آن، شرایط برای سرمایه گذاری فراهم شود. خوب بازار پول و سرمایه که درایران از مداخلات نه همیشه مفید دولت رها نیست. نرخ بهره دراین اقتصاد از بالا تعیین می شود و حتی کم اتفاق نمی افتد که اعطای تسهیلات بانکی هم به فرموده صورت می گیرد. همین طور است وضعیت نرخ ارز و قیمت در خیلی از بازارهای دیگر. خصوصی سازی - وقتی که به درستی انجام می گیرد، پی آمدهای مطلوبی برای اکثریت مردم ندارد تا چه رسد به آن چه

که درایران تحت این عنوان انجام می گیرد. آن چه که تحت این عنوان درایران صورت می گیرد به گمان من، یک فریب کاری اقتصادی بیشتر نیست که واحدها را از انحصاردولتی به دست انحصارات نه دولتی و نه خصوصی واگذاری کنند (بنگرید به نمونه مخابرات). البته خبر داریم یکی از نکاتی که روی آن زیاد چکش کاری می شود این ادعاست که یارانه ها بطور عادلانه توزیع نمی شوند و به همین دلیل « دولت مهرورز» کنونی می خواهد این یارانه ها را « هدفمند» کند. همین جا بگویم و بگذرم که ادعائی که دراغلب موارد می کنند- دریوند با یارانه ها- هیچ گونه مبنای نظری استواری ندارد یا اگر به طور دیگری بگویم بفرضیاتی استواراست که قابل اثبات نیستند. مثل شما یارانه نان و یا بنزین را درنظر بگیرید. اصلا معلوم نیست که با چه شیوه ای اندازه گرفته اند که یارانه نان یا بنزین بطور غیر عادلانه ای توزیع می شود؟ درایران شما 7 میلیون اتومبیل دارید که حدودا 90 درصد آن پیکان و پراید هستند که گمان نمی کنم اتومبیل موردعلاقه ثروتمندان باشند! یا همین طور در خصوص نان، من به واقع نمی دانم برچه اساسی ادعا می شود که توزیع یارانه نان غیر عادلانه است! یعنی روشن نیست چگونه محاسبه کرده اند که اغنیاء از یارانه بیشتری برخوردار می شوند؟ البته که مصرف نان درایران زیاد است ولی دلیل اش به عقیده من این نیست که چون نان ارزان است

مردم زیاد نان می خورند بلکه نظرم این است که زیادی مصرف نان به واقع بازتاب گسترش فقر درایران است یعنی وقتی نمی توان گوشت و ماهی و مرغ خورد و همین طور برنج هم هرهفته گران تر می شود خانواده ها چاره ای ندارند غیر از این که مصرف نان را بیشتر بکنند. با این وصف، ممکن است این سؤال پیش بیاید که پس چرا دولت برای اجرای این طرح این همه تاکید دارد؟ چرا آقای احمدی نژاد این همه برای تصویب این لایحه کوشش کرده است و حتی پای آقای خامنه ای را هم به میان کشاندند و برای چند ماهی مجلس و دولت با یک دیگر کشاکش داشتند؟

به نظر من علت اصلی کوشش دولت برای اجرای این قانون به احتمال خیلی زیاد آن مسایلی نیست که برای عموم مطرح می شود! بعضی از ادعاهائی که می شود به واقع مسخره اند. فقط همین مانده که سردرد و کمردرد مردم هم با هدفمند کردن یارانه ها رفع شود (تازه ترین شاهدهی که می توانم خدمت شما ارایه بدهیم طرح تازه سردار محسن رضائی است که اگرچه جزئیاتش منتشر نشده است ولی ایشان وعده داده اند که اگرطرح ایشان مورد توافق قرار بگیرد بعد از 5 سال، هم بهداشت در کشور مجانی خواهد شد و هم مشکلات بیکاری و تورم و مسکن حل می شود!). این گونه وعده ها نماد همان چیزی است که درضرب المثل ها به آن

وعده های سرخرمن می گوئیم. با این همه، عمده ترین دلیلی که ارایه می شود تصحیح عملکرد بازار است. ولی من قبول ندارم که این دولت معتقد و یا نگران ایجاد یک اقتصاد بازار گرا در ایران باشد- چون واقعیت این است هربار که آقای احمدی نژاد فرصتی پیدا می کند چند تا بدو بیراه به اقتصاد بازاری می دهد. از آن گذشته، در همین 4-5 سال گذشته شواهد متعددی داریم که سیاست های دولت به روشنی برای محدود کردن دایره فعالیت بخش خصوصی در ایران عمل کرده است) برای مثال بنگرید به سهام عدالت- که اگرچه آن را بخشی از فرایند « خصوصی سازی» حساب می کنند ولی مدیریت آن واحدها قرار است هم چنان در دست دولت باقی بماند). یا مثلاً نگاه کنید به « خصوصی سازی» هائی که می کنند که همه چیز هست غیر از کوششی برای کوچک کردن بخش دولت و رها کردن مدیریت واحدها از مداخلات دولت (نمونه واگذاری مخابرات و یا شرکت صدا). با این حساب، من فکر می کنم دلیل اصلی این است که دولت با خاصه خرجی هائی که کرده و می کند کسری بودجه قابل توجهی پیدا کرده است و طبیعتاً در این شرایط که بدهی دولت به بانکها افزایش چشمگیری داشته و همین طور به شرکت های داروسازی بدهی کلان دارد و همین طور به سازمان بیمه اجتماعی و از سوی دیگر، با همه شعارهائی که می دهند خودشان هم

می دانند که وضع بخش نفت در اقتصاد ایران چندان رضایت بخش نیست. از آن گذشته، اوضاع بین المللی نفت هم قرار نیست دستخوش تحولات اساسی بشود و آن گونه که در مقطعی ساده لوحانه ادعا می شد نفت به بشکه ای 200 دلار برسد. در آن صورت، لازم است دولت برای خودش یک منبع درآمدی پیدا بکند که به تمام وابسته به نفت نباشد تا کسری بودجه آن از کنترل خارج نشود. از سوی دیگر، من فکر می کنم که دولت هم چنین می خواهد علاوه بر کنترل سیاسی بر زندگی مردم یک کنترل غیر مستقیم اقتصادی هم داشته باشد. به عبارت دیگر، همان طور که آقای عبدی هم گفته اند دولت می کوشد « مادرخرج» بشود و نظامی ایجاد بکند که طبق قانون « همگان» از نظر مالی به دولت وابسته بشوند. چون خبر دارید که طبق قانون قرار است به همه ایرانی یارانه نقدی پرداخت شود ولی تبصره هائی گذاشته اند که دولت بتواند- اگر ضروری دید- به بعضی ها بیشتر یارانه نقدی بدهد. ناگفته روشن است که همان طور که از عنوان این قانون هم روشن است اگر مراد به واقع « هدفمند» کردن باشد خوب طبیعتاً، یک عده ای از دریافت یارانه های نقدی باید حذف شوند. به نظر من این بازی خطرناکی است که این دولت شروع کرده است. چون خودشان هم می دانند که با حذف یارانه های تورم چشمگیری پیش خواهد آمد- مضافاً سرمایه

گذاری های لازم برای بروزکردن کارخانجات تولیدی درایران صورت نگرفته است و بطور کلی هزینه تولید درایران به خاطر کهنگی ماشین آلات و هزار و یک عامل دیگر- ازجمله سوء مدیریت دولت- بالاست و در نتیجه تورم چشمگیر به یک معنا اجتناب ناپذیر خواهد بود. من حتی بعید نمی دانم که درپس پرده برنامه دیگری درجریان باشد. به نظرمن دولت و یا مشاوران این دولت براین باورند که اگریتوانند با هرمیزان درآمدی که ایجاد می کنند، به دویا سه میلیون نفر یارانه نقدی قابل توجه بدهند، باین دویاسه میلیون می توانند بقیه جمعیت را کنترل کنند- به عبارتی همان کاری که از زمان انتخابات کذائی پارسال تا کنون کرده اند. ولی این بازی به گمان من بازی خطرناکی است. چون حذف یارانه ها و به خصوص گران کردن بنزین و برق و گازوضعیت ناهنجارتولیدات داخلی را به مراتب ناهنجارتر می کند و افزایش بیکاری که همین الان هم مشکل بسیار جدی است با تعمیق و گسترش بحران بخش تولیدی اقتصاد بسیار جدی تر خواهد شد و بعید می دانم که پرداخت یارانه نقدی مددکار باشد.

و اما مشکل در کجاست؟ به اعتقاد من مشکل دراین است که حتی درچارچوب اقتصادسرمایه داری هم سرودم این سیاست ها با هم جمع نمی شود.

اگرچه رسماً و علناً زمینه اقتصادی این نتیجه گیری ها اعلام نمی شود ولی دیدگاه اقتصادی که از حذف یارانه ها، بهبود وضعیت شهروندان را نتیجه می گیرد، براین پیش گزاره استوار است که بر بازارها، رقابت کامل حکمفرماست و البته که دراین نوع بازارها، مداخله دولت به هر شکل و صورتی، باعث کاستن از رفاه و یا کاستن از کارائی خواهد شد. در عرصه نظری، دراین شرایط، نه تنها یک « تعادل رقابتی» به دست می آید که این تعادل کارآمد هم هست. منظورم از کارآمدی هم دراینجا این است که هم اندازه « کیک ملی»- تولید ناخالص داخلی- به حداکثر می رسد و هم در کنار آن « رفاه اجتماعی». دراین دنیای « تعادل رقابتی»، البته که دولت نمی تواند و نباید نقش زیادی داشته باشد و اگر بخواهد مداخله نموده و یا به مداخله ادامه بدهد، نتیجه اش، کوچکتر شدن « کیک ملی» و به تبع آن کمترشدن رفاه عمومی است. چگونه این نتیجه به دست می آید؟

دراین شرایط- یعنی در شرایط « تعادل رقابتی»- قیمت هر فرآورده با هزینه تولید آن برابر است. دراین جا، هزینه تولید علاوه بر هزینه های مستقیم و غیر مستقیم تولید، شامل یک حداقل سود لازم هم هست که کارآفرینان را به ادامه کار مشوق باشد. اگر در این شرایط، بطور دستوری قیمت فرآورده کاهش یابد، کاهش قیمت موجب می شود تا مقادیرمورد

تقاضا افزایش یافته و از میزانی که با « تعادل رقابتی» هم خوانی دارد بیشتر بشود. نظر به این که در « تعادل رقابتی» برای حداکثرکردن رفاه اجتماعی، قیمت باید با هزینه تولید برابر باشد، کاهش دستوری قیمت موجب می شود تا قیمت به واقع از هزینه تولید کمتر باشد. و البته که تداوم تولید وقتی که قیمت از هزینه تولید کمتر است، منطق اقتصادی اش می لنگد. از سوی دیگر، این نکته هم درست است که هرگونه کاهشی در تقاضا در مقایسه با میزان تقاضای هم خوان با « تعادل رقابتی» موجب می شود که قیمت فرآورده از هزینه تولید آن بیشتر باشد. به این ترتیب، اگر این وضعیت تغییر نکند، رفاه اجتماعی نیز حداکثر نخواهد شد. از سوی دیگر، نظر به این که قیمت هم بیان پولی ارزشی است که عوامل اقتصادی برای فرآورده ها قائل اند، در این شرایط، یعنی وقتی که قیمت فرآورده از هزینه تولیدش بیشتر باشد، افزایش تولید- وقتی که اقتصاد در « تعادل رقابتی» قرار ندارد- موجب می شود تا رفاه اجتماعی افزایش یابد و در راستای حداکثر شدن تغییر نماید. یعنی می خواهم بگویم که وقتی این پیش گزاره « تعادل رقابتی» را در نظر می گیریم، هم فراتر رفتن از آن برای اقتصاد هزینه دارد و هم در سطحی پائین تر از آن عمل کردن پیآمدهای منفی بروی رفاه اجتماعی خواهد داشت.

به این ترتیب، در حیطه نظری تردیدی نیست که اگر اقتصاد در شرایط رقابت کامل و یا « تعادل رقابتی» باشد، پرداخت یارانه- مستقل از شکل پرداخت- با کاستن از قیمت، میزان مورد تقاضا را بیشتر از میزان هم خوان با « تعادل رقابتی» افزایش می دهد و به همین دلیل و از این دیدگاه، توجیه اقتصادی ندارد. دلیل اش هم این است که در این شرایط، پرداختن یارانه رفاه اجتماعی را کاهش می دهد. و احتمالاً با این استدلال است که بانک جهانی معتقد است که پرداخت یارانه باعث تخصیص نادرست منابع شده و به همین دلیل، موجب کاهش رفاه اجتماعی می شود. حتی اگر این مباحث درست هم باشند، پس باید به دنبال حذف یارانه ها بود نه هدفمند کردن آن ها- چون هدفمند کردن تنها شکل پرداخت یارانه را تغییر می دهد و اگر این حضرات به این مباحث خودشان باور دارند که تغییر در شکل پرداخت نباید باعث تغییرات جدی در تصمیم گیری عوامل اقتصادی بشود! ولی پرسش این است که پس چرا می خواهند این کار را بکنند؟ و اما از آن مهم تر، سؤال اصلی و اساسی این است که آیا در دنیای واقعی، این شرایط وجود دارد یا خیر؟ اگر پاسخ به این پرسش منفی باشد، که هست آیا درست است که با الگوهای درس نامه ای، که در بهترین حالت، می توانند تنها

راهنمای عمل باشند، برای دنیای واقعی که فاقد این شرایط است، سیاست پردازی کرد یا خیر؟

چرا در برخورد به دنیای واقعی، باید از « تعادل رقابتی» فراتر رفت؟

به سخن دیگر، چه دلایلی وجود دارد که سراز غیر کامل بودن بازارها در می آورد؟

- کمبود اطلاعات، به خصوص اطلاعات از سوی مصرف کنندگان.

- شماره محدود تولید کنندگان

- وجود « کالاهای عمومی»، برای نمونه دفاع ملی، پلیس، چراغهای خیابانها

- عملکرد ناقص قانون قرارداد و ضعف قوانین مربوط به مالکیت خصوصی در ایران

بیشتر دیدیم که اگر در بازار « تعادل رقابتی» وجود داشته باشد، پرداخت یارانه ها، توجیه اقتصادی ندارد. ولی اگر بازار در این وضعیت نباشد، آیا می شود درباره پرداخت یارانه همین گونه نتیجه گیری کرد؟ پاسخ به این سؤال، حتی در عرصه نظری هم منفی است. زمینه نظری این نتیجه گیری را لیپسی و لنکستر⁹، در بیش از 50 سال پیش به دست داده اند که در بازاری که در آن نقائص زیادی وجود دارد برطرف کردن یک نقص

ضرورتا به بیشتر شدن رفاه اجتماعی منجر نمی شود. بدنیست به یک مثال توجه کنیم.

فرض کنید که در بازار با وضعیت انحصاری¹⁰ روبرو هستیم و تنها یک تولید کننده وجود دارد. به تجربه می دانیم که در این چنین بازاری تعادل در سطحی پائین تر از « تعادل رقابتی» اتفاق می افتد و قیمت فرآورده نیز از هزینه تولید آن بیشتر است. در این شرایط اگر با پرداخت یارانه، مصرف این فرآورده افزایش یابد، افزایش مصرف- تقاضا- می تواند تعادل بازار را به سمت و سوی یک « تعادل رقابتی» سوق دهد. یعنی اگر سطح مناسبی از یارانه انتخاب شود، می توان تعادل بازار را در راستای رسیدن به یک « تعادل رقابتی» متحول کرد که موجب افزایش رفاه اجتماعی خواهد شد. البته گفتن دارد که افزایش رفاه باید با هزینه یارانه ها مقایسه شود. به سخن دیگر، شیوه تامین مالی یارانه ها در اینجا اهمیت پیدا می کند. اگر برای تامین مالی یارانه ها دولت بر مالیات ها بیفزاید، ارزیابی درستی و نادرستی این سیاست بدون مقایسه هزینه این مالیات ها با افزایش رفاه اجتماعی ممکن نیست.

حتی در این جا نیز، می توان از پی آمد دیگری سخن گفت. یعنی اگر این مالیات ستانی از ثروتمندان انجام بگیرد و نظامی ایجاد شود که بیشترین یارانه ها به دهک های پائین درآمدی پرداخت شود، در آن صورت، استفاده از یارانه به واقع شیوه ای

برای توزیع درآمد هم هست (مثالی که می توانم ارایه بدهم نظام بهداشت ملی در انگلیس است که اگرچه هزینه اش از مالیات ها تامین می شود ولی استفاده از این خدمات برای همگان- حتی کسانی که اصلا مالیاتی هم نمی پردازند- مجانی است. به سخن دیگر در این جا 100 درصد یارانه پرداخت می شود). البته به شکل و شیوه های مختلفی می توان برای رسیدن به این هدف کوشید. هم می توان به شیوه ای که دولت انجام داده است، از خانواده ها اطلاعات گرفت که به گمان من، برای این کار شیوه مناسبی نیست. تازگی ها در جایی خواندم که اگر درست به خاطرمانده باشد، 50% از کسانی که آن فرمها را پر کرده اند اطلاعات نادرست داده اند. و یا می توان، اقلام یارانه ای را به گونه ای انتخاب نمود که بیشتر مورد مصرف دهک های فقیرتر جامعه قرار می گیرد. به عنوان نمونه، و به گمان من اگر در ایران، نفت مصرفی با یارانه به متقاضیان ارایه شود، به احتمال زیاد بخش عمده ای از این اهداف توزیعی به دست خواهد آمد- چون احتمال زیادی دارد که متقاضیان اصلی مصرف نفت در ایران امروز، دهک های پائینی درآمدی باشند. گذشته از مطلوبیت عدالت و نابرابری های کمتر، توزیع نابرابرتر درآمد و ثروت علاوه بر پی آمدهای اجتماعی و سیاسی، پی آمدهای مثبت و مفید اقتصادی هم دارد. درجائی مثالی خواندم که به نظرم در این جا بسیار

مناسب است. فرض کنید که چند تنی در یک مسابقه دو شرکت می کنند و قرار هم بر این است که هر کس که اول می شود، جایزه قابل توجهی بگیرد. فرض کنید که در میان شرکت کنندگان یک تن از دیگران برتر است ولی بقیه به واقع هم توان اند و در ضمن می دانند که در مقایسه با این یک تن، شانس زیادی برای موفقیت ندارند. اگر قرار بر این باشد که آن کس که برنده می شود یک میلیون دلار بگیرد ولی نفرات بعدی چیزی دریافت نکنند، به احتمال زیاد، میزان سعی و کوشش دیگران- به غیر از آن دونده ممتاز- میزان مناسبی نخواهد بود چون می دانند که در برابر این دونده ممتاز احتمال موفقیت شان بسیار ناچیز است و در ضمن، دوم شدن و آخر شدن نیز تفاوتی در اصل قضیه نمی دهد. به سخن دیگر، کل سعی و کوششی که در این مسابقه دو می شود، به یقین در سطح بهینه نخواهد بود. حالا وضعیتی را مجسم کنید که قرار بر این می شود که همان یک میلیون دلار به این صورت توزیع شود. نفر اول، 600 هزار دلار جایزه می گیرد و نفر دوم هم 300 هزار دلار و نفر سوم هم 100 هزار دلار، بدون تردید، به غیر از این دونده ممتاز، کوشش دیگران برای این که سهمی از این جوایز داشته باشند، به حداکثر می رسد. نه فقط دیگران سعی می کنند بهتر بدونند بلکه حتی فشار روی دونده ممتاز هم برای این که حتما برنده شود، افزایش می

یابد و در نتیجه، کل کوشش بیشتر می شود. به عبارت دیگر، توزیع برابرتر « جایزه » موجب می شود که رقابت بیشتر شده و میزان کوشش شرکت کنندگان هم بیشتر بشود. می شود از همین استعاره در اداره اقتصاد یک کشور هم استفاده کرد، یعنی توزیع برابرتر درآمدها و ثروت، عملکرد عوامل اقتصادی را بهبود می بخشد و نتیجه نهائی را به نقطه بهینه نزدیک تر می کند.

یک نگاه کینزی هم به یارانه وجود دارد. با توجه به تعیین کننده بودن تقاضای کل در اقتصاد درنگاه کینزی، می توان از یارانه برای افزودن بر تقاضای کل هم استفاده کرد. در نتیجه، می توان به اشاره گفت و گذشت که حذف یارانه در این نگرش، می تواند به کاهش تقاضای کل و در نتیجه، کاهش فعالیت های اقتصادی منجر شود. البته، این جا هم باید به شیوه تامین مالی یارانه ها توجه کرد و پیآمدهایش را در بررسی پیآمدها در نظر گرفت. یعنی اگر منبع تامین مالی یارانه ها، مالیات باشد، طبیعتاً، با حذف یارانه ها، میزان مالیات ها هم قاعدتاً باید کاهش یابد و در آن صورت، کاستن از مالیات ها می تواند مشوق فعالیت های بیشتر اقتصادی باشد. با این همه، کم اتفاق می افتد که لغو یارانه ها با کاستن از مالیات ها نیز همراه بشود. یعنی اگر بخواهیم این دیدگاه کینزی را ادامه بدهیم، با حذف یارانه در اقتصاد، تقاضای کل احتمالاً کاهش

می یابد و پیآمدهایش با کاهش مالیات جبران نمی شود. براین مبنای، کاستن از یارانه ها، در شرایطی حتی می تواند باعث افزایش بیکاری در اقتصاد بشود.

در این که با حذف یارانه ها قیمت ها افزایش خواهد یافت، اختلاف نظری وجود ندارد. یعنی همه مکاتب اقتصادی براین نکته اتفاق نظر دارند و از آن گذشته، یکی از دلایل اصلی حذف یارانه ها هم این است که قیمت فرآورده ها به طور مصنوعی در سطح پائین حفظ می شود. به افزایش قیمت ها خواهیم پرداخت ولی، اگر افزایش قیمت ها راست باشد که هست و اگر احتمال افزودن بربیکاری هم- براساس دیدگاه کینزی- واقعیت داشته باشد، در آن صورت، احتمال پیدایش استگفلیشن- تورم توام با رکود - ناشی از حذف یارانه ها را باید جدی گرفت. البته توجه دارید در اقتصاد ایران که حتی قبل از اجرای این قانون هم با این مصیبت روبروست، طبیعتاً این مشکلات بیشتر و بیشتر خواهد شد.

و اما چه میزان تورم بیشتر خواهیم داشت؟

با توجه به قانونی که به تصویب رسیده است، قرار شد در 9 ماه باقی مانده امسال، دولت 20 هزار میلیارد تومان یارانه ها را حذف کند. 50% این مبلغ صرف پرداخت یارانه نقدی می شود. 20% هم سهم دولت است و 30% بقیه هم قرار است برای کمک به تولید کنندگان مورد استفاده قرار بگیرد. البته طبق

قانون دولت باید 23% هم مالیات به خزانه داری کل بپردازد که با توافقاتی که انجام گرفته قرار شد دولت از پرداخت این مالیات معاف باشد. دولت و مدافعان هدفمند یارانه ها هر وقت که حرف می زنند تنها روی یک وجه تاکید می کنند که وقتی دولت 50% این میزان پول را بین خانوارها تقسیم کرد، خوب «درآمدشان» بیشتر می شود که فی نفسه حرف درستی است ولی آن چه که باید به آن پرداخت این که برای این که دولت این میزان درآمد داشته باشد، قیمت ها به چه میزان باید افزایش یابد و پی آمد این افزایش قیمت ها بر روی رفاه مردم چیست؟

آقای [احمدی نژاد](#) درباره «هدفمند کردن یارانه ها» می گوید «این قانون باعث کاهش مصرف انرژی نیز می شود که برای مثال خانواده ای اگر 100 لیتر بنزین مصرف می کند اگر قیمت ها تغییر کند 20 هزار تومان بیشتر باید بپردازد که دولت به ازای آن 25 هزار تومان به خودش می دهد و آن فرد برای صرفه جویی به جای 100 لیتر از 90 لیتر استفاده می کند. حال اگر آن فرد از 100 لیتر به 90 لیتر مصرف خود را کاهش دهد کل کشور سود می برد چرا که آن 10 لیتر در کیسه دولت و وزارت نفت باقی می ماند که این مقدار پول باعث ایجاد کارخانه و سرمایه گذاری های گسترده برای پیشرفت کشور می شود»¹¹

فعلا به این کار ندارم که منطق اقتصادی آقای احمدی در اینجا می لنگد-چون اگر قرار باشد من مصرف کننده در ازای 20 هزارتومان هزینه اضافی 25 هزارتومان «درآمد» اضافی داشته باشم، خوب میزان مصرف من وقتی درآمد بیشتری دارم، افزایش می یابد نه این که کاهش یابد. ولی نکته بدیهی تر این است که ضرب و تقسیم آقای احمدی نژاد هم به نظر نادرست می آید اگر قرار است من مصرف کننده 20 هزار تومان بیشتر بپردازم، آقای احمدی نژاد از کجا 25 هزارتومان را می آورد که به من نوعی بدهد؟ نکته دوم در این باره اندکی گیج کننده تر است. اگرچه آقای احمدی نژاد به ازای 20 هزارتومان درآمد 25 هزارتومان برای دولت «هزینه» تراشیده است ولی درعین حال با درآمدهای حاصل از همان 20 هزارتومان ها قرار است شق القمر هم بکند و کارخانه هم بسازد. یعنی: «اگر 30 درصد 120 هزار میلیارد تومان را محاسبه کنیم معادل 36 هزار میلیارد تومان می شود که با توجه به این مقدار می توانیم آن را به 36 میلیارد دلار تبدیل کنیم که 36 میلیارد دلار سالانه 360 کارخانه 100 میلیون دلاری می توان ساخت». البته توجه دارید که آقای احمدی نژاد حامیان ایشان هیچ گاه توضیح نداده اند که دولت این 120 هزار میلیارد تومان را از کجا می آورد ولی حالا نظرشان این است که اگر 30 درصد آن را حذف کنیم که می شود 36 هزار میلیارد تومان با آن می شود سالانه 360

کارخانه 100 میلیون دلاری ساخت، انشاالله مبارک باشد ولی ظاهراً توجه ندارند که براساس آمارهائی که خودشان داده اند، هزینه های دولت هم برای این که درآمدشان 36 هزار میلیارد تومان بشود، 45 هزار میلیارد تومان بیشتر خواهد شد یعنی دولت براساس محاسبات خود ایشان 9 هزار میلیارد تومان کسری دارد نه این که پولی در ته دیگ مانده باشد تا با آن بشود کارخانه ای هم ساخت.

آقای [احمدی نژاد](#) در تلویزیون گفت که اگر درآمد دولت از محل اجرای این قانون، ۲۰ هزار میلیارد تومان باشد، دولت بین ۳۰ تا ۵۰ هزار تومان ماهانه می تواند به مردم یارانه نقدی بدهد، اما اگر درآمد دولت تا ۴۰ هزار میلیارد تومان افزایش یابد، دولت می تواند بین ۶۰ تا ۷۰ هزار تومان یارانه نقدی پرداخت کند. و بعد خواستار شد که اجرا یا عدم اجرای این قانون با همه بررسی مشخص شود¹².

اگرچه روشن نیست که به چه تعداد از ایرانیان قرار است این یارانه ها پرداخت شود ولی اگر براساس خوشه بندی خود دولت فرض کنیم که دو خوشه اول به این دلیل که زیر خط فقر زندگی می کنند این یارانه نقدی را دریافت می کنند، در آن صورت دولت باید به 47 میلیون نفر یارانه نقدی بدهد. همین که این عدد روشن می شود، کل محاسبات آقای احمدی نژاد درهم می ریزد و روشن می شود که ایشان باز چیزی گفته اند

برای این که چیزی گفته باشند. یعنی حتی اگر درآمد دولت از منبع حذف یارانه ها 40 هزار میلیارد تومان باشد، طبق قانون دولت تنها می تواند 20 هزار میلیارد تومان را صرف پرداخت یارانه نقدی بکند درحالی که کل هزینه پرداخت 60 هزار تومان به هر نفر، در سال 33 هزار و 840 میلیارد تومان می شود که از پولی که دولت طبق قانون می تواند توزیع نماید 13 هزار و 840 میلیارد تومان بیشتر است. و اگر حد بالا را در نظر بگیریم و آقای احمدی نژاد بخواهد به هر نفر 70 هزار تومان بپردازد، کل هزینه سالیانه 39 هزار و 480 میلیارد تومان می شود که تقریباً دو برابر پولی است که در اختیار دولت است. یعنی آقای احمدی نژاد نه فقط اقتصادش خراب است بلکه ظاهراً حساب اش هم تعریفی ندارد.

برای این که فکر نکنید دارم درباره دولت « سپاه نمائی » می کنم، اضافه کنم ارقامی که درباره قانون کنونی هم می دهد نادرست است. یعنی اگر قانون کنونی اجرا شود دولت در سال اول 10 هزار میلیارد تومان برای توزیع نقدی پول خواهد داشت و اگر این پول را بین 47 میلیون نفر تقسیم کنید، سهم ماهیانه شان می شود 17730 تومان نه 30 تا 50 هزار تومانی که آقای احمدی نژاد مدعی می شود.

و اما به نظر می رسد آقای احمدی نژاد و مشاورانش در این مضحکه « هدفمند کردن یارانه ها » اگرچه به یک طرف معادله

توجه می کنند که اگر درآمدشان بیشتر بشود دولت هم می تواند به دریافت کنندگان یارانه نقدی، وجه بیشتری بپردازد ولی از وارسیدن پی آمدهای رسیدن به این درآمدهای بیشتر - یعنی این که قیمت ها باید بیشتر افزایش یابد تا این درآمدهای اضافی به دست آید- غفلت می کنند.

معتبره: در اینجا خواندم که آقای احمدی نژاد از یارانه گرفتن 60 میلیون نفر حرف زده است. با توجه به این رقم، گاف آقای احمدی نژاد بسیار بزرگتر می شود. یعنی اگر بخواهد ماهی 70 هزار تومان به آنها بپردازد دولت به بیش از 50 هزار و 400 میلیارد تومان نیازمند است و برای این که این درآمد به دست آید، باید اندکی کمتر از 124 هزار میلیارد تومان یارانه حذف شوند تا با توجه به مالیاتی که باید به خزانه پرداخت شود و 50% که می تواند صرف این کار بشود، این مبلغ در ته دیگ باقی بماند¹³. و اما اجازه بدهید کمی هم از تورم ناشی از این قانون خدمت شما عرض بکنم.

آقای **میرتاج الدینی** معاون پارلمانی آقای احمدی نژاد در یک بحث و گفتگوی رادیوی از جمله فرمودند: « قانون هدفمندسازی یارانه ها یا به عبارت بهتر قانون عدالتمند کردن یارانه ها، قانونی است که شامل یک مجموعه است. این طور نیست که یک مورد را اضافه کنند بقیه موارد را منتظر باشند. مثلاً به بنزین دست بزنند به گازوئیل دست نزنند، آب را تغییر

دهند، برق را دست نزنند. خیر. همه اینها یک مجموعه است. طبق قانون عمل می کند و وقتی هم این کار را انجام می دهند که قبلاً حساب های مردم باز شده باشد و **حداقل دو ماه** یارانه نقدی به حساب مردم واریز شده باشد [تاکید را اضافه کرده ام]¹⁴ و کمی بعد می افزاید «ما می گوئیم اگر تورمی برای مردم می آید در صورتی این شکننده است که قدرت خرید مردم هم پایین بیاید. شما حساب کنید، من یک رقمی را روشن بگویم، فرض کنید یک خانواده 5 نفره در ماه برای ایشان 150 تا 200 هزار تومان [ماهی 30 تا 40 هزار تومان برای هرنفر] از درآمد یارانه ها به حسابشان واریز شود، این هم دو ماهه واریز خواهد شد، یعنی در دو ماه می شود 300 هزار تا 400 هزار تومان». فعلاً به این نکته کار ندارم که ارقام معاون ساختگی است یعنی قرار نیست به هرفرد بین 30 تا 40 هزار تومان یارانه نقدی بدهند. ولی مهم نیست از این دروغ می گذریم.

فرض کنیم قرار است به دوخوشه اول که براساس محاسبات دولت زیر خط فقر زندگی می کنند یارانه نقدی داده شود. با توجه به رقمی که آقای تاج الدینی به دست می دهد دولت باید ۲۸۲۰ میلیارد تومان تا ۳۷۶۰ میلیارد تومان را برای همان دوماهی که قرار است از قبل به حسابها واریز شود بودجه داشته باشد. سؤال اول- این پول قرار است از کدام منبع تامین

بشود؟ چون توجه داشته باشید که قبل از واریز این پول قرار نیست هیچ قیمتی تغییر کند.

دوم نظر به این که تنها ۵۰٪ درآمدها می تواند به صورت یارانه نقدی توزیع شود بودجه سالانه لازم هم بین ۱۶۹۳۰ میلیارد تومان و ۲۲۵۶۰ میلیارد تومان خواهد بود. گفتن دارد برای این که دولت بتواند این میزان را صرف یارانه نقدی بکند کل یارانه ای که باید حذف شود ۴۵۱۲۰ میلیارد تومان است. اگر مالیات را هم در نظر داشته باشیم، دولت باید نزدیک به ۵۵.۵ هزار میلیارد تومان کسب درآمد کند و این در حالی است که مجلس مجوز تنها ۲۰ هزار میلیارد تومان کسب درآمد را داده است. درحالی که می دانیم قانونی که مجلس و شورای نگهبان تصویب کرده اند، به دولت اجازه می دهد که در سال اول حداکثر ۲۰ هزار میلیارد تومان یارانه ها را حذف کنند، یعنی کل پولی که دولت برای توزیع دارد- حالا بهر شکلی که توزیع بکنند، تنها ۱۰ هزار میلیارد تومان است. سوم فرض کنیم که دولت به قانون مجلس بی توجهی کرده و همان طور که تقاضا کرده است، سعی کند ۴۰ هزار میلیارد تومان درآمد کسب کند. برای رسیدن به ۴۰ هزار میلیارد تومان درآمد باید ۴۹.۲ هزار میلیارد تومان یارانه حذف شود- طبق قانون دولت موظف است ۲۳٪ مالیات هم به خزانه داری کل بپردازد. برای رسیدن به این میزان درآمد قیمت ها به چه میزان باید افزایش یابد؟

قبل از آن ولی اجازه بدهید که زمینه ای به دست بدهم از وضعیت فقر در ایران تا بعد برسیم به واریزی چگونگی کسب این میزان درآمد با حذف یارانه ها.

[علی دهقان کیا](#) می گوید که در شرایط امروز ایران برای مصرف ۲۳۰۰ کالری روزانه- میانگین جهانی- ۳۶۵۰ تومان لازم است. اگر این فرد عضوی از یک خانواده ۶ نفره باشد هزینه غذای روزانه این خانوار می شود روزی ۲۱۹۰۰ تومان و ماهی هم ۶۵۷ هزار تومان^{۱۵}. اگرچه بیشتر است ولی فرض می کنیم که حداقل هزینه های غیر غذایی برای این خانوار ۶ نفره هم ۳۰٪ این میزان باشد، در آن صورت درآمد لازم برای این که این خانوار حداقل ها را داشته باشد- یعنی زیر خط فقر نباشد- بیش از ۸۵۴ هزار تومان در ماه می شود. سؤال: چند درصد ایرانی ها درآمدها از این میزان بیشتر است؟

از اطلاعاتی که خود [دولت](#) منتشر کرده است خبر داریم که درخوشه های پیشنهادی دولت خانواده ۶ نفره خوشه اول درآمدها کمتر از ۴۷۳ هزار تومان است و تعدادشان هم ۳۰ میلیون نفر است. خانواده ۶ نفره خوشه دوم هم درآمدها در ماه بیشتر از ۴۷۳ هزار تومان ولی کمتر از ۷۸۸ هزار تومان است و تعدادشان هم اندکی بیشتر از ۱۷ میلیون نفر می باشد^{۱۶}. اگر صرف نظر کنیم که حتی سقف بالایی درآمد در این

خوشه هم بیش از 8% کسری دارد ولی روشن می شود که تعداد کسانی که زیرخط فقر زندگی می کنند می شود بیش از 47 میلیون نفر می شود و اگرکل جمعیت هم 70 میلیون نفر باشد این می شود بیش از 67%!

اما برگردیم به تقاضای آقای احمدی نژاد از مجلس. خوب اگرقرارباشد 49.2 هزارمیلیاردتومان از یارانه حذف شود چه باید کرد.

برمبنای فروش روزی 50 میلیون لیتر بنزین به 6 برابرقیمت کنونی- یعنی لیتری 600 تومان- و روزی هم 80 لیتر گازوئیل به ده برابر قیمت کنونی- یعنی لیتری 160تومان- کل درآمد دولت از این دو منبع 15622میلیاردتومان خواهد بود که هنوز 33578میلیاردتومان کسری دارد. اگرهمه جمعیت ایران- یعنی 70 میلیون نفر- از زن و مردو شیرخوار، برج نشین و روستائی هرنفر سالی 479685تومان- یعنی ماهی 39974 تومان برای آن چه که از دولت می گیرندو یا دربازاربا یارانه خریداری می کنند، اضافه بپردازند آن وقت این دولت مهر ورز می تواند به 51.8 میلیون نفر از این 70 میلیون نفر ماهی 32175تومان یارانه نقدی هدفمند شده بدهد که تازه برای همین تعداد هم 7799تومان درماه کمتر از آن اضافه ای است که می پردازند. البته توجه دارید که به وارسیدن پی آمدهای 6 برابر شدن بهای بنزین و 10 برابرشدن هزینه گازوئیل و ماهی 39974

تومان اضافه سرانه ای که باید پرداخت شود، تا این ارقام مورد توجه آقای احمدی نژاد به دست بیاید، دیگرنپرداخته ام. البته به شیوه دیگری هم می توان این شکاف را پرکرد. براساس [آمارهای دولت](#) می دانیم که شماره مشترکین برق و گاز درایران هم 25 میلیون واحداست¹⁷. برای پرکردن این شکاف درآمدی، این واحدها باید سالی 1343120تومان- یا ماهی 111927تومان- بیشتر برای مصرف برق و گاز خود بپردازند. به این ترتیب، مشاهده می کنید که حتی رقم پرداختی- براساس ارقامی که آقای احمدی نژاد می خواهد- برای جبران هزینه های اضافی برق وگاز هم کفایت نمی کند. اگرمیانگین را برای هراشتراک برق و گاز سه نفر فرض کنیم، درحالی که نزدیک به 20 میلیون نفرهیچ یارانه ای دریافت نخواهند کرد ولی باید همه این اضافات را بپردازند ولی حتی برای کسانی که مشمول الطاف دولتی می شوند یارانه نقدی دولت برای پوشش صورتحساب اضافه برق و گاز، ماهی 5134تومان کسری دارد.

نمی دانم خنده دار است یا گریه آور که براساس وضعیتی این چنین، آقای [احمدی نژاد](#) لاف درغریبی می زند که «من به نمایندگان در مجلس نیز گفتم اگر این طرح بدون مانع و مشکل و در یک سازوکار روان اجرا شود به شما تضمین می دهم

ظرف سه سال آینده یک بیکار و یک فقیر در کشور پیدا نشود».¹⁸

ازایران به دورم و دستم به جایی بند نیست و نمی دانم قبل از این « انقلاب » اقتصادی، خانوارها برای برق و گاز چه میزان می پردازند ولی همان طور که مشاهده می کنید:

قیمت بنزین را 6 برابر می کنیم. قیمت گازوئیل را هم 10 برابر افزایش می دهیم و تاره می رسیم به این جا که هزینه برق و گاز هم باید برای مشترکین سالی 1343120 تومان - یعنی ماهی 111927 تومان- بیشتر بشود و وقتی این کار را کردیم آن وقت، می شویم « اقتصاد اول منطقه »!

به دو نکته دیگر هم پردازم و زحمت را کم بکنم. دراین اقتصادی که یک تصویر کلی ازآن به شما داده ام آقایان نشسته و میزان حداقل مزد را تعیین کرده اند.

« حداقل مزد » بنا به تعریف باید به میزانی باشد که برای تامین حداقل نیازهای زندگی کفایت بکند. دردنایا امروز کمتر کشوری را می شناسیم که قوانینی درراستای تعیین حداقل مزد نداشته باشد. ناگفته روشن است که در جوامع گوناگون میزان حداقل مزد درسطوح مختلف تعیین می شود. اگرچه میزان این حداقل با شیوه های مختلف اندازه گیری می شود ولی آن چه که درهمه کشورها صادق است این که این میزان باید به حدی باشد که برای تامین حداقل نیازهای زندگی

کفایت بکند. درایران اگرچه شیوه اندازه گیری حداقل مزد ناروشن است ولی در [خبرها](#) آمده است که با 15% افزایش حداقل مزد کارگران درسال 1389 به 303 هزارو 48 تومان رسید¹⁹. اولین پرسشی که باید به آن پاسخ داد این که آیا این میزان برای تامین مالی حداقل نیازها کفایت می کند یا خیر؟ درراستای پاسخگوئی به این پرسش، اولین نکته ای که جلب توجه می کند این که اگرچه قرار است بخشی ازیارانه ها- که هنوز به درستی از میزانش بی خبریم- درسال جاری حذف شود و طبیعتا میزان تورم هم دراقتصاد افزایش خواهد یافت ولی دولت، دراین وارسیدن حداقل مزد کارگران میزان تورم را تنها 11 درصد محاسبه کرده است. [دیرسابق](#)، کانون عالی شورای اسلامی کار کشور، معتقد است که سال آینده سال فقر و گرسنگی کارگران خواهد بود چون به اعتقاد او، حداقل مزد برای یک خانوار 4 نفره باید 526 هزارتومان باشد که حداقل مزد تعیین شده بوسیله دولت از این میزان تقریبا 74 درصد کمتر است²⁰. یکی از اعضای [اتحادیه آزاد](#) کارگران ایران می گوید که اگرچه دولت میزان حداقل مزد را براساس تورم 11 درصد افزایش داده است ولی برآوردهای موجود حاکیست که تنها از هدمندکردن یارانه ها تورم 37 درصد افزایش خواهد یافت²¹. [نائب رئیس](#) مجلس شورای اسلامی کمی خوشبینانه تر معتقد است که تورم سال آینده 25 درصد خواهد بود²² و با

این حساب تردیدی نیست که میزان تورم سال آینده در این محاسبات کم برآورد شده است. همان گونه که پیشتر گفته شد آن چه که ناروشن است شیوه محاسبه میزان حداقل مزد در ایران است و از آن مهم تر، رابطه اش با خط فقر هم ناروشن است. اگرچه تا جایی که خبر دارم دولت یک خط فقر رسمی اعلام نکرده است ولی براساس اطلاعاتی که پیشتر به دست داده ام برای این که یک خانواده 4 نفره گرفتار فقر غذائی نباشد، هزینه روزانه شان 14 هزار و 600 تومان و هزینه ماهانه هم 438 هزار تومان خواهد بود. برای هزینه های غیرغذائی هم اگر 30% به این هزینه ها بیفزاییم، میزان حداقل- برای این که این خانوار از یک حداقل ممکن برخوردار باشد، ماهی 569 هزار و 400 تومان خواهد بود. درمقایسه با این حداقل لازم، حداقل مزد تعیین شده از سوی دولت فقط نیمی از این هزینه ها را تامین می کند و روشن نیست که با این میزان کمبود، زندگی کارگران چگونه باید بگذرد؟ به عبارت دیگر، این حداقل تعیین شده، ماهی 266 هزار و 352 تومان، یعنی روزی 8879 تومان کسری دارد. در صورتی که حذف یارانه ها هم اتفاق بیفتد، تردیدی نیست که فشارهای تورمی قابل توجهی ایجاد خواهد شد و میزان کمبود کسری از آن چه در این جا آمده است بسیار بیشتر خواهد بود. جالب توجه این که در جلسه شورای عالی کار،

کارفرمایان با توجه به ادعای دولت که تورم سال آینده 11.3 درصد خواهد بود، اعلام کرده بودند که « اگر بحث افزایش بیش از 10 درصد حداقل دستمزد 89 کارگران در نشست سه جانبه مطرح شود، جلسه را ترک خواهند کرد»²³. اگرچه درخصوص هدفمند کردن یارانه ها بین دولت و مجلس هنوز اختلاف نظر وجود دارد ولی ادعای مدافعان هدفمند کردن یارانه ها در ایران این است که اگر این قانون اجرائی شود وضعیت اکثریت بهبود می یابد و طبیعتاً بر روی زندگی کارگرانی که حداقل مزد را دریافت می نمایند تاثیر مثبت خواهد داشت. به اعتقاد من این ادعا نادرست است و در صورت اجرا شدن این قانون وضعیت این کارگران بسیار اسفناک تر خواهد شد. اگر اختلاف دولت و مجلس حل شود که احتمالش زیاد است، در سال اول قرار است دولت 20 هزار میلیارد تومان از یارانه ها را حذف کرده و 50% آن را به صورت یارانه نقدی بین 61 میلیون نفر تقسیم نماید. دو نکته در این جا باید مورد توجه قرار بگیرد. اول این که برای این که دولت بتواند این میزان درآمد را به دست بیاورد ضروری است که روزی 50 میلیون لیتر بنزین را به قیمت 600 تومان بفروشد یعنی قیمت بنزین باید 6 برابر شود. و اگر روزی 80 میلیون لیتر گازوئیل را هم لیتری 150 تومان بفروشد- یعنی قیمت آن ده برابر افزایش یابد. کل درآمد دولت از این دومنوع سالی 15 هزار 330 میلیارد تومان می شود که هنوز 4 هزار و 670 میلیارد تومان

کسری دارد. برای این که این کسری تامین مالی شود لازم است که 25 میلیون مشترک برق و گاز هم ماهی نزدیک به 16 هزار تومان اضافه پردازند تا دولت بتواند به 61 میلیون نفری که براساس آمارگیری خانوار مشخص کرده است، ماهی 13661 تومان یارانه نقدی بدهد. به سخن دیگر، پیشتر گفتیم که یک خانوار 4 نفره برای تامین حداقل زندگی خویش با توجه به میزان حداقل مزد تعیین شده از سوی دولت ماهی بیش از 266 هزار تومان کسری دارد ولی اکنون با اجرائی شدن این قانون- حتی با نادیده گرفتن پی آمدهای تورمی 6 برابر شدن بهای بنزین و ده برابر شدن قیمت گازوئیل، یک خانوار 4 نفره، ماهی 54 هزار و 644 تومان یارانه نقدی خواهد گرفت. یعنی حتی با نادیده گرفتن تورمی که حتما افزایش خواهد یافت، باوجود پرداخت یارانه نقدی، هنوز 227 هزار تومان درماه کسری درآمد وجود دارد. از سوی دیگر، برخلاف آمارهای دولت درباره تورم، علی دهقان کیا عضو هیئت مدیره کانون شوراهای اسلامی کار استان تهران می گوید که از طریق کمیته های بررسی مزد 28 استان به این نتیجه رسیده اند که فقط در بخش مربوط به مواد غذایی، 33 کالا نسبت به سال گذشته افزایش قیمت داشته و میانگین افزایش هم 33.7 درصد بوده است. به عبارت دیگر، آن چه که احتمال بسیار بیشتری دارد

این که وضعیت زندگی کارگران از آن چه که هست بسیار ناگوارتر خواهد شد. و اما از میزان تورم، اگر مسایل را دنبال کرده باشید حتما متوجه شده اید که با اوضاعی که این روزها در ایران شاهدیم « قانون هدفمند کردن یارانه ها» رفته رفته دارد اندکی زیادی مضحک می شود. شما هم حتما نامه های آقای احمدی نژاد و آقای لاریجانی به یک دیگر را خوانده اید. [احمدی نژاد](#) بدون این که سخن اش ابهامی داشته باشد درباره قانون مصوبه مجلس که به تائید شورای نگهبان هم رسیده است- می گوید «مشکلات فراوان برای مردم اعم از تولید کننده و مصرف کننده ایجاد می نماید و صدمات جبران ناپذیری به اقتصاد کشور وارد می کند»²⁴. آقای [لاریجانی](#) نیز کوتاه نمی آید ضمن دفاع از قانون مصوبه بطور غیر مستقیم احمدی نژاد را به مسئولیت گریزی متهم می کند که صحبت از افزایش ۲۰ درصدی قیمت ها نیست که اثری نداشته باشد بلکه « بحث چند برابر شدن قیمت ها است که طبعا آثار تغییر رفتار مصرفی را در بر خواهد داشت»²⁵. و بعد به واقع دست احمدی نژاد را می گذارد در پوست گردو که با پیش بینی تورم و نرخ رشد برای دو سناریو به مجلس بیائید و حدس می زنم خودش هم می داند که چنین نخواهد شد و اکنون می دانیم که چنین هم نشد. البته درباره چند برابر شدن قیمت ها که در نامه آقای لاریجانی آمده

که مربوط به همین قانون فعلی است که تصویب شده است، اطلاعات بیشتری نداریم. ولی اگر قرار باشد درآمدهای دولت از ۲۰ هزار میلیارد تومان به ۴۰ هزار میلیارد تومان افزایش یابد طبیعتاً افزایش قیمت بسیار بیشتری در راه خواهد بود که از میزانش فعلاً خبر نداریم. همین که شروع می کنیم به سیروسایاحت در این دنیای مجازی تا ببینیم دست اندرکاران در این باره چه می گویند، نه فقط پاسخ پرسش مان را پیدا نمی کنیم بلکه گیج تر می شویم.

محمود بهمنی رئیس کل بانک مرکزی در جمع خبرنگاران در پاسخ به پرسشی درباره تورم حاصل از اجرای طرح هدفمند کردن یارانه ها در کشور گفت: اگر این طرح با اعتبار 40 هزار میلیارد تومانی اجرا شود، **حداکثر 15 درصد** تورم از این محل پیش بینی می شود²⁶ ولی از سوی دیگر می دانیم که کارشناسان اقتصادی تورم ناشی از هدفمند کردن یارانه ها را به **تنهایی 37 درصد** پیش بینی کرده اند²⁷. به جستجوی مان ادامه می دهیم و می رسیم به این جا که صندوق بین المللی پول با انتشار گزارشی اعلام کرد: نرخ تورم در سال 1389 حتی با فرض افزایش تدریجی قیمت انرژی سه برابر خواهد شد و از حدود **9 درصد** به **32 درصد** خواهد رسید. این در حالی است که **معلوم نیست** میزان جهش تورمی در صورت افزایش یکباره قیمت های انرژی چقدر خواهد بود²⁸. به عبارت دیگر،

حتی اگر از این جهش تورمی صرف نظر کنیم، تورم 23 درصد بیشتر خواهد شد. حسن خسته بند، نماینده مردم بندرانزلی در مجلس شورای اسلامی هم با بیان اینکه در ابتدای اجرای این طرح در کوتاه مدت شاهد تورم **15 تا 50 درصدی** خواهیم بود، می گوید: این مشکل در درازمدت نتایج خوبی برای تمامی جامعه در برخواهد داشت²⁹ ممکن است نظر این نماینده درست باشد ولی چرا دوسربرآوردش از تورم احتمالی این همه با یک دیگر اختلاف دارند، نمی دانم.

به ادعای آقای توکلی، که علاوه بر نمایندگی مجلس رئیس مرکز پژوهش ها هم هستند، مرکز پژوهشها با فرض گزینه لایحه دولت این **تورم اضافه بر تورم موجود را 59/6 درصد** محاسبه نموده است که رقم قابل توجهی است³⁰. معاون پارلمانی رییس جمهور در حاشیه جلسه شورای اداری استان قزوین به خبرنگار واحد مرکزی خبر گفت: **دولت نگران تورم** ناشی از اجرای قانون هدفمند کردن یارانه ها **نیست** چرا که دولت با باز توزیع یارانه ها در جامعه، بسته های سیاستی خاصی را برای کنترل تورم در نظر گرفته است³¹. البته درباره این بسته های سیاستی خاص توضیحی نداد. سخنگوی طرح تحول اقتصادی گفت: طرح تحول اقتصادی فقط **12 درصد** به تورم موجود اضافه می کند.³²

آقای [یاهنر](#) می گوید اگر 20 هزار میلیارد تومان تعیین شده- یعنی اگر مجلس بر قانون مصوبه خویش اصرار بورزد و تقاضای آقای احمدی نژاد برای افزایش آن به 40 هزار میلیارد تومان را یک بار دیگر رد کند- درست خرج شود تورم ناشی از اجرای لایحه هدفمند کردن یارانه ها بیش از 10 تا 15 درصد نخواهد بود. در آن صورت نمی دانم اگر این مبلغ به دو برابر افزایش یابد، آیا میزان تورم ناشی از آن هم دو برابر خواهد شد یا این که شاهد افزایش بیشتری در آن خواهیم بود؟ از همه جالب تر ولی اظهار نظر استاندار تهران است که اگرچه چگونگی اش را توضیح نمی دهد ولی [مرتضی تمدن](#)- استاندار تهران- هر گونه ادعا مبنی بر تورم را بودن قانون هدفمندسازی یارانه ها را رد کرد و گفت: بدترین تهمتی که به طرح هدفمند سازی یارانه ها وارد می شود تورم را بودن آن است ، وقتی یارانه ها بازپرداخت می شود و به مسیر صحیح خود هدایت می شود **ضد تورم** نیز هست³³. البته من یکی منظور آقای تمدن را از « مسیر صحیح» نمی فهمم این جناب ظاهرا اصلن توی باغ نیستند ولی به خاطر موقعیتی که دارند لابد لازم است در این باره چیزی هم بگویند، و به همین خاطر از نظر ایشان میزان تورم ناشی از اجرای این قانون منفی خواهد بود! از سوی دیگر ولی فعالان بخش خصوصی به شدت نگران اند. خبر داریم که براساس اولین [طرح نظرسنجی](#) از فعالان بخش خصوصی

کشور 100 درصد از پاسخ دهندگان بر این عقیده اند که با اجرایی شدن این لایحه، **تورم افزایش بسیار زیادی** را تجربه خواهد کرد. ولی رقمی به دست ندادند³⁴. در نتیجه نمی دانیم منظورشان از « افزایش بسیار زیاد تورم » به واقع به چه میزان است؟ و اما سرانجام برسم به دیدگاه علیرضا [محجوب](#) که از همان ابتدا از مخالفان سرسخت این طرح بود و چندی قبل پیشی بینی کرده بود تورم ناشی از این **طرح سه رقمی** خواهد شد³⁵. پس از تورم منفی تا تورم سه رقمی، فعلا منتظر می مانیم تا بعد.

با این همه [مجلس شورای اسلامی](#) با درخواست آقای احمدی نژاد برای افزایش سقف درآمد دولت تا ۴۰ میلیارد دلار- 40 هزار میلیارد تومان به جای 20 هزار میلیارد تومانی که تصویب شد- موافقت نکرد. مدافعان دولت هم اعلام کرده اند که با درآمد 20 هزار میلیارد تومانی این لایحه قابل اجرا نیست. در تازیه ترین اظهار نظرها [وزیر اقتصاد](#) از کوشش برای اجرای این قانون در چارچوب مصوبه مجلس خبر داد. با این همه، آقای [احمدی نژاد](#) که برای متقاعد کردن نمایندگان به تصویب این درخواست به مجلس رفته بود، مدعی شد که اگر 20 هزار میلیارد تومان برای یارانه ها اجرا شود می توانیم 9 هزار میلیارد تومان [با توجه به قانون هدفمندی یارانه ها برای توزیع 50 درصدی درآمد حاصل از اجرای قانون مذکور بین مردم] را بین ایرانیان تقسیم

کنیم که در آن صورت به هر نفر ماهانه 12 تا 15 هزار تومان می‌رسد و این مبلغ نیز به اندازه‌ای نیست تا طرح بزرگی را که دولت پس از 30 سال می‌خواهد آن را اجرا کند، آبرومندانه بین مردم توزیع شود.

او ادامه داد که با تصویب درآمد 40 هزار میلیاردی به هر ایرانی ماهانه 30 تا 40 هزار تومان یارانه اختصاص می‌یابد. و اما جریان به واقع چیست چه شد که مجلس با این تقاضای به ظاهر معقول آقای احمدی نژاد موافقت نکرد.

وارد بگومگوهای دولت و مجلس نمی‌شویم ولی واقعیت این است که اگر دولت بخواهد 40 هزار میلیارد تومان از محل حذف یارانه‌ها درآمد داشته باشد، لازم است که 49.2 هزار میلیارد تومان یارانه‌ها را حذف نماید چون طبق قانون باید 23 درصد از درآمدها به صورت مالیات و عوارض به خزانه واریز شود. البته آقای توکل‌ی در مجلس این رقم را 53 هزار میلیارد تومان ذکر کرده است که نمی‌دانم با چه محاسباتی به آن رسیده‌اند. و اما پی آمدهای حذف 49.2 هزار میلیارد تومان یارانه در عمل چه خواهد بود؟ این پرسشی است که پاسخ‌اش را بزودی خواهیم دانست.

مبحث تلخ یارانه‌ها در ایران:

پس از ماه‌ها «بلا تکلیفی» بالاخره «قمر» برنامه هدفمند کردن یارانه‌ها از «عقرب» خارج شد و زمان افزایش

قیمت‌ها از سوی آقای احمدی نژاد اعلام شد. و اگرچه [درسایت‌ها](#) اخبار متناوبی از افزایش قیمت‌ها داریم ولی [دولتمردان](#) هم چنان از «آرامش» بازار و «عدم افزایش قیمت‌ها» خبر می‌دهند. من براین باورم که به این ترتیب، اقتصاد ایران وارد تونلی شده است که در آن سویش، نور و روشنایی نیست. اگرچه قرار است یک لیست طولانی از مشکلات اقتصادی مملکت با آن چه که «جراحی اقتصادی ایران» می‌نامند برطرف شوند ولی به دلایلی که خواهم گفت این گونه نخواهد شد.

ابتدا فهرستی از وعده‌ها به دست بدهم. اگرچه این جراحی بزرگ درد هم دارد ولی [قرار است](#) «بعد از گذشت مدتی، اقتصاد سالم را به مردم این مرز و بوم هدیه» کند. البته مختصات این اقتصاد سالم را نمی‌دانیم. وعده دیگری که در میان هزار و یک وعده دیگر مطرح می‌شود این که اگر این کار را نکنیم «در سالهای آینده از واردکنندگان اصلی حامل‌های انرژی محسوب خواهیم شد» و اما وعده دست به نقدتری هم هست. هدفمند کردن یارانه‌ها و به خصوص اجرای صحیح آن «سبب شفاف‌سازی و تنظیم بازار می‌شود؛ که این امر می‌تواند دروازه‌ای برای ورود ایران به سازمان تجارت جهانی «WTO» باشد». البته ادعا می‌شود که بازار هم دستخوش تحول اساسی می‌شود و «توانمند سازی بخش توزیع» و «

اعمال کنترل مناسب» هم فاصله بین مصرف کننده و تولید کننده را کاهش می دهد و هم باعث پائین آمدن هزینه های پخش خواهد شد.

و اشاره می شود به « باین بودن قیمت یارانه ای سوخت» و کالاهای اساسی و مصرفی که موجب شده « الگوی مصرف صحیحی نداشته باشیم» و همین امر به نوبه باعث شده تا « میزان اسراف منابع وضعیت فجیعی را به بار بیاورد». متأسفانه در ادبیات مدافعان این قانون این لیست « منافع» تمامی ندارد. ظاهراً کارکارشناسی انجام گرفته به این صورت بوده است که فهرستی از مشکلات اقتصاد ایران تهیه کرده اند و حالا هم بدون این که ادعای شان توجیه علمی و حتی منطقی کافی داشته باشد، همین تنها سنگ « هدفمند کردن یارانه ها» را حلال همه این مشکلات می دانند و می خواهند با همین یک سنگ ، هفتاد گنجشگ چاق و چله شکار کنند. و خوب چنین امری هیچ وقت امکان پذیر نبوده است و حالا هم نیست. چرایش را من نمی فهمم ولی ادعا می شود که با اجرای صحیح این قانون « ثابت نگه داشتن قیمت ها، جلوگیری از نوسانات زیاد قیمت ها و توزیع مناسب و عادلانه درآمدها از جمله اقداماتی است که در کمک به اقشار آسیب پذیر جامعه نقش مؤثری خواهد داشت». البته این ادعا که توزیع مناسب و عادلانه درآمدها چیز خوبی است، درست است ولی رابطه

اش با هدفمند کردن یارانه ها، برای من یکی حداقل، روشن نیست. چرا این قانون باید موجب ثبات قیمت ها و یا توزیع مناسب و عادلانه درآمدها بشود؟ گفته می شود که « وابستگی ایران به نفت در حال حاضر سبب کاهش سرمایه گذاری داخلی و صادرات غیر نفتی شده است که این امر خسارات جبران ناپذیری برای اقتصاد ملی به همراه خواهد داشت». اگرچه وابستگی اقتصاد به نفت یکی از چندین معضل اقتصادی ایران است ولی کاهش سرمایه گذاری داخلی و کاهش صادرات غیر نفتی هزار و یک دلیل دیگر هم دارد. ولی آن چه ناروشن باقی می ماند این ادعای [علیرضا پورفوج](#) است که مدعی شده است « اجرای صحیح قانون هدفمندی یارانه ها سبب کاهش وابستگی ایران به نفت می شود» و حتی فراتر رفته و مدعی شده است که « حذف یارانه ها از انرژی و سوخت سبب افزایش میزان صادرات غیر نفتی و ایجاد خلاقیت و نوآوری در تولیدات کشور نیز می شود». بی تعارف باید گفت که همه این رابطه ها قلابی است و هیچ منطق اقتصادی ندارد. اگر این ادعاها راست باشد در جوامعی که از این یارانه ها نمی پردازند، خلافت و نوآوری در تولیدات کشور باید عالمگیر شده باشد، و چون نشده است، طبیعتاً این ادعا هم نمی تواند جدی گرفته شود. و اما، پیشتر به تدوین فهرستی از مشکلات اشاره کرده بودم که به این قانون گره خورده است.

خودتان این عبارت را در نظر بگیرید و رابطه اش را با تغییر شکل یارانه در اقتصاد ایران پیدا کنید. مدافعان آن مدعی اند که «ایجاد اشتغال، بهبود فضای سرمایه‌گذاری و خصوصی سازی اثربخش، اصلاح قانون نظام بانکی، قوانین گمرکی، نظام مالیات، اصلاح قیمت حامل های انرژی و در نهایت حفظ ارزش پول ملی، از مزایای بی شمار این طرح محسوب می شود».

[دیرکل](#) خانه صنعت و معدن مدعی است که اجرای قانون هدفمند کردن یارانه منشاء تحولات بسیار بزرگی در بخش تولید کشور خواهد شد و برخلاف همه ادعاهائی که می شود عمده ترین ابزار این تحول هم « تسهیلات 4500 میلیاردتومانی» است که قرار است در اختیار بخش صنعت قرار بگیرد و روشن نیست که اگر بخش صنعت در ایران- بدون یک دگرگونی اساسی- با تسهیلات دولتی می تواند تخم دو زرده بگذارد چرا در همه این سالها که به شکل و صورت های گوناگون از تسهیلات و کمک های دولتی برخوردار بوده است چنین دستاوردی نداشته است؟

[حسین باقدمی](#) که کارشناس کشاورزی است مدعی است که با اجرای این قانون درآمد کشاورزان « افزایش می یابد و معیشت آنها بهتر شده و سرمایه گذاری در این بخش بیشتر خواهد شد». اگرچه در این جا هم توجه اصلی به پولی است که قرار است از سوی دولت هزینه شود ولی درضمن این

کارشناس با اشاره به « ارتقای دانش فنی در بخش کشاورزی و آموزش های ترویجی» معتقد است که «توسعه و بهینه سازی صنایع تبدیلی، گسترش مکانیزاسیون تجهیزات کشاورزی، استفاده از تجهیزات بهینه و مکانیزه و ماشینی کردن فعالیت های کشاورزی از جمله اقدامات دولت در راستای اجرای قانون هدفمندی یارانه ها است». [کیانوش پیر محمدی](#) که او هم کارشناس کشاورزی است ضمن تکرار همین ادعاهای نه چندان مرتبط با یک دیگر، به یک باره ناقض این ادعاها را هم مطرح می کند. از سوئی ادعا می کند که « تولید کنندگان خصوصا بخش کشاورزی و صنعت و معدن از این مسئله سود خواهند برد » ولی درعین حال می گوید « چنانچه در این قانون آمده است دولت با در اختیار گرفتن این بودجه وظیفه دارد با حمایت از تولیدکنندگان میزان فشار حاصل از این قانون را کاهش دهد» و روشن نیست اگر تولید کنندگان قرار است « سود» ببرند و این همه تخم دو زرده بگذارند، پس، ایشان در بخش دوم از کدام فشارها سخن می گوید که قرار است با یارانه های نوین دولت، میزان اش کاهش یابد و لابد قابل تحمل شود! البته نکته ای که باید مورد توجه این کارشناسان محترم قرار بگیرد این که یکی از بزرگترین مصائب و موانع گسترش تولید و نوآوری در اقتصاد ایران و به ویژه در بخش صنعت و کشاورزی عهد دقپانوسی بودن ماشین آلات مورد

استفاده است. اگرچه می توان به « ارزانی مصنوعی» مواد سوختی در تشویق تولید کنندگان به استفاده از روش های قدیمی تر اشاره کرد- که من به شخصه چنین باوری ندارم- ولی کمبود سرمایه گذاری در اقتصاد ایران عمدتاً دلایل غیر اقتصادی دارد و به مقوله هائی چون قانون گریزی حاکمیت، عدم امنیت مالکیت خصوصی، ناروشن بودن اگر نگویم فقدان حق و حقوق مشخص فردی که هرروزه بازیچه جوجه مستبدان مدرن و نیمه مدرن نباشد، و عدم استقلال قوه قضائیه مربوط می شود.

مدیرعامل منطقه آزاد کیش از سهولت سرمایه گذاری در مناطق آزاد با اجرای هدفمندسازی یارانه ها خبر داد و گفت: با اجرای این قانون پتانسیل ها و ظرفیت های مناطق آزاد نمایان تر خواهد شد. این ادعا محمد علی محبی با تجربه کاربردی درجهان هم خوانی ندارد. مگر می شود حذف یارانه های انرژی و دیگر یارانه ها موجب جذابیت یک منطقه خاص برای سرمایه گذاران خارجی بشود! اگرچه آن چه در جهان واقعی می گذرد توجه کنند برای ایشان روشن می شود که یکی از شیوه های شناخته شده جذب سرمایه خارجی در کشورهای مختلف جهان عرضه یارانه های گوناگون به شکل و صورت های مختلف است. این که درایران قرار است عکس این رابطه صادق باشد، ادعائی است که منطق سراسری ندارد. همه

چیز به کنار، فقط تغییر بهای گازوئیل را درنظر بگیرید و بعد خودتان را به جای یک سرمایه گذار خارجی بگذارید که باید از گازوئیل چه به عنوان یک ماده سوختی برای تولید و پس آن گاه برای توزیع آن چه که تولید می کنید استفاده کنید. تا کنون که گازوئیل لیتری 165ریال بود شما درایران سرمایه گذاری نمی کردید ولی الان که قرار است گازوئیل لیتری 3500 ریال بشود، یعنی 2121% بیشتر بشود، میل و علاقه شما به سرمایه گذاری در چنین اقتصادی بیشتر می شود!

تردیدی نیست که مدیرعامل منطقه آزادکیش در اینجا از اقتصاد سخن نمی گوید.

چرا این برنامه درایران موفق نخواهد شد؟
برای این ادعا دو دلیل دارم.

اول، این که آنچه که درایران دارد اجرا می شود حتی با قانونی که خودشان برای این منظور تصویب کرده اند، ناهمخوان است. طبق قانون قراربود در طول 5 سال آینده، بهای حامل های انرژی درایران به 90% بهای فوب این حاملها درخلیج فارس برسد. حداقل دردو مورد که خبر داریم این چنین نکرده اند. برای نمونه قیمتی که برای بنزین تعیین کرده اند، درهمین سال اول از بهای فوب خلیج فارس 23% برای بنزین معمولی و 52% برای بنزین سوپر بیشتر است.

دوم، عمده ترین استدلال مدافعان این طرح این است که با اجرای آن نه فقط قرار است قیمت ها « واقعی» شود بلکه حجم و گسترای مداخلات دولت در اقتصاد هم باید کمتر بشود. « واقعی شدن» قیمت ها، از جمله به این دلیل ضروری است که با « ارزانی مصنوعی»- در نتیجه پرداخت یارانه ها- مصرف کنندگان الگوی مصرفی بهینه ندارند و اگر ساده و سراسر است گفته باشم، کالاهای بطور مصنوعی ارزان شده را « تلف» می کنند! درایران، طبق قانونی که به تصویب رسیده است، باید به همه ایرانی ها یارانه نقدی پرداخت شود و اگر ادعاهای آقای احمدی نژاد را بتوان جدی گرفت، قرار است بیشتر از افزایش قیمت ها، یارانه نقدی پرداخت شود. در آن صورت، اصلاً روشن نیست که با چه ساز و کاری « الگوی مصرف» باید اصلاح شود؟ از آن مهم تر، حداقل برای 5 سال آینده، حداقل 60 میلیون ایرانی قرار است از نظر مالی به دولت وابسته باشند و با آن چه که در همین چند هفته شاهد بوده ایم، مداخلات دولت در اقتصاد به جای کاهش افزایش یافته است. به گفته یکی از مدیران کل وزارت بازرگانی، «کنترل قیمت ها و تنظیم بازار از طریق رصد و پایش دایم بازار صورت می گیرد». او ادامه داد که « وزارت بازرگانی با ذخیره سازی 13 قلم کالای اساسی، بازرسی و هماهنگی با اتحادیه ها نبض بازار را در دست گرفته و از افزایش کاذب قیمت ها و سودجویی برخی از

افراد جلوگیری کرده است». آن طور که از قرائن بر می آید مداخلات دولت نه تنها قرار است دائمی باشد، بلکه حتی گفته می شود که « هیچ کالائی از لیست وزارت بازرگانی خارج نیست» و آن طور که اعلام شده است هیچ تولید کننده ای نمی تواند « بدون هماهنگی با وزارت بازرگانی» قیمت محصول خویش را تغییر بدهد. در یک مورد که 106 بنگاه تولیدی چنین کرده بودند، وزارت بازرگانی « با تعیین ضرب الاجل 48 ساعته از آنها خواست تا نرخ های خود را به وضعیت قبل بازگردانند». یعنی می خواهم بگویم که اگرچه قرار است، یارانه ها حذف شود ولی عملکرد بازار آن گونه که مدافعان این سیاست می گویند، « تصحیح» نخواهد شد. چون مداخله دولت این بار نه در پرداخت یارانه که به صورت کنترل قیمت ها درآمده است. اگر در گذشته با پرداخت یارانه، دولت از جانب عرضه می کوشید دربارار مداخله نماید، اکنون با پرداخت یارانه نقدی و با کنترل قیمت ها، مداخله دولت به عرصه تقاضا انتقال یافته است. در آن صورت، روشن نیست که چرا باید عملکرد عوامل اقتصادی در این شرایط « تصحیح» شود!

جراحی پلاستیک به جای جراحی مغز

در صفحات پایانی این مجیزه بپردازم به وجهی دیگر از آنچه که درایران می گذرد. همراه با اجرای قانون هدفمند کردن یارانه ها، زیاد اتفاق می افتد که سیاست پردازان درایران از

«جراحی بزرگ» اقتصاد ایران سخن می گویند و [ادعا می شود](#) که اگرچه این جراحی بزرگ دردهائی را نیز به همراه خواهد داشت، ولی « بهبودی کامل از مزایای آن است که بعد از گذشت مدتی، اقتصادی سالم را به مردم این مرز و بوم هدیه می کند». دراین که اقتصاد ایران به یک جراحی بسیار اساسی نیازمند است تردیدی نیست ولی اگرخواهم با استفاده از استعاره پزشکی ادامه بدهم باید بگویم که به اعتقاد من:

- اقتصاد ایران به یک جراحی جدی مغز و یا قلب باز نیازمند است ولی آن چه که دردستور کار دولت قرار دارد و آن را به اجرا درآورده اند به واقع چیزی بیشتر از یک جراحی پلاستیک نیست که اگرچه ممکن است چین و چروک صورت را برطرف کند ولی بیماری مغز و قلب را چاره نمی کند. از این وجه که بگذرم حتی می شود گفت نه آن چه که قرار است انجام بگیرد به واقع جراحی است و نه این که آنان که قرار است مجریان این « جراحی» باشند به واقع می دانند چه می کنند و آن چه که می کنند چه پی آمدهائی برای اکثریت مردم ایران خواهد داشت.

قبل از وارسیدن گوشه هائی از آن چه که گفته ام باید اشاره کنم که نه پرداخت یارانه مقوله تازه و منحصر به فردی است که تنها درایران انجام می گیرد و نه کوشش برای حذف آن نتیجه

نبوغ و خلاقیت آقای احمدی نژاد و یا سیاست پرداز دیگری از ایران است. چندین دهه است که اقتصاد خوانده ها دربرخورد به این مقوله، مواضع مختلفی گرفته اند. شماری خواهان حذف یارانه ها هستند و عده ای دیگر هم مدافع پرداخت آنها ولی واقعیت دارد که بانک جهانی و صندوق بین المللی پول درحداقل 25 سال گذشته از کشورهای درحال توسعه- بطور اخص- خواسته است که با حذف یارانه ها و میدان بیشتر دادن به بخش خصوصی- در پوشش خصوصی سازی و واگذاری ها از نقش دولت در اقتصاد بکاهند. ناگفته روشن است که زیر بنای نظری این توصیه ها هم اعتقاد به عملکرد بهتر اقتصاد براساس دست بالا داشتن بخش خصوصی و نظام بازار در آن است. نظام بازار- البته وقتی که رقابتی باشد- قرار است به عوامل اقتصادی علامت دهی بکند و برای این که علامت غلط ندهد، دراین دیدگاه لازم است قیمت ها واقعی باشند. و البته که لازمه واقعی کردن قیمت ها حذف یارانه هائی است که پرداخت می شود و قیمت های پرداختی را غیر واقعی می کند. وقتی یارانه ها حذف می شود، دراین دیدگاه مصرف کنندگان نیز تصمیم گیرندگان کارآمدتری می شوند و البته که قیمتی که برای یک کالا یا خدمت درهم چه نظامی پرداخت می شود قرار است دو شرط داشته باشد.

- از جانب هزینه تولید، بیان پولی ارزش همه ی آن منابعی باشد که برای تولید آن کالا بکار رفته است.

- از جانب تقاضا، قیمت واقعی شده کالا و خدمات در ضمن نشان دهنده ارجحیت های مصرف کنندگان هم هست. یعنی اگر بازار رقابتی باشد، و اگر قیمت ها واقعی بشود- یارانه ها حذف شود- قرار است:

- مصرف عقلانی بشود و با توجه به کم یابی منابع که در همه کشورها وجود دارد از مصرف غیر لازم و اتلاف آن چه که تولید می شود کاشته شود. به عنوان مثال، اگر هزینه برق که از سوی مصرف کننده پرداخت می شود، واقعی بشود، در آن صورت مصرف کننده تنها زمانی لامپ ها را روشن می کند که به نورشان نیاز داشته باشد و به سخن دیگر، کیفیت تصمیم گیری مصرف کنندگان بالا می رود.

- چگونگی تخصیص منابع کم یاب در اقتصاد بهینه می شود و این البته که به نفع جامعه است.

ولی چرا رقابتی بودن بازار یکی از پیش شرط های لازم این نگرش است.

در شرایط رقابتی تولید کنندگان مجبورند برای بقا و رشد خویش، بازدهی تولیدی خود را افزایش بدهند. مسئله این است که اگر این چنین نکنند بدیهی است که در چنین بازاری بازی را به رقیب می بازند و از بین می روند. طرفه این که

اگرچه تولید کننده برای بقا و تداوم خویش دست به نوآوری می زند ولی در یک بازار رقابتی، حداقل بخشی از منفعت های ناشی از این نوآوری ها - اگر نه همه آن- نصیب مصرف کننده می شود. یا کیفیت کالای مصرفی اش بهتر می شود و یا برای آن چه که مصرف می کند بهای کمتری می پردازد و بخصوص در این چند سال گذشته، حتی با ترکیبی از این دو منفعت نیز روبرو می شود- یعنی هم کالائی با کیفیت بالاتری مصرف می کند و هم برایش هزینه کمتری می پردازد. . یعنی در یک شرایط رقابتی، تولید کنندگان نه فقط باید برای بهبود کالای خویش بکوشند بلکه برای بدعت و نوآوری و عرضه کالاهای بهتر نیز باید منابع کافی تخصیص بدهند و نتیجه این که در کلیت خویش، جامعه هم بهره مند می شود. در بازارهایی که رقابتی نیستند- مثل بازار ایران- البته که از این بهبود ها خبری نیست. بازار غیر رقابتی به یک معنا، بازار تولید کنندگان و دلالان است که به هرمیزانی که تیغ شان می برد، مصرف کنندگان را می دوشند و خود پروار می شوند. در بازارهای غیر رقابتی زمینه ای برای رقابت بین تولید کنندگان وجود ندارد. ورود به و خروج از بازار آسان و کم هزینه نیست. و اگر بازار غیر رقابتی، کمبود سالار هم باشد- یعنی توان تولیدی اش برای برآوردن نیازهای مردمی که در یک سرزمین زندگی می کنند کافی نباشد (باز هم به نمونه ایران بنگرید که واردات اش

تقریباً سه برابر صادرات غیر نفتی آن است)- در آنجا دیگر نورعلی نور می شود و تولید کنندگان تقریباً هرچه که بخواهند می کنند و از کانال بازاری که غیر رقابتی است، فشاری بر این جماعت وارد نمی آید. در این جا باید برگردم به نکته ای که پیش تر گفته بودم و آن هم کوشش برای واقعی کردن قیمت هاست. همان طور که گفتم منظور از واقعی کردن قیمت این است که « هزینه تولید» را بیوشاند و درصدی هم سود معقول و متعارف نصیب تولید کننده بکند. اگر برای رفع موانعی که بر سر رقابت وجود دارد کم کاری بشود، کوشش برای واقعی کردن قیمت در این وضعیت به واقع چک سفیدی است که به مدیران بی قابلیت دولتی و غیر دولتی و در ایران شبه دولتی برای تدوام شیوه های تولیدی غیر کارآمد داده می شود. رقابتی بودن بازار به این دلیل ضروری است که در نتیجه افزودن برآآوری و کارآمدی، موجب کاهش هزینه تولید می شود و چون بازار رقابتی است، در اغلب موارد به صورت قیمت کمتری که مصرف کننده می پردازد درخواهد آمد. با آن چه از اقتصاد ایران می دانیم اگر در هزار و یک حوزه دیگر اصلاحات اساسی صورت نگیرد، البته که بسیار بعید است با کاهش هزینه تولید و کاهش قیمت ها روبرو شویم.

برگردیم به بحث خودمان درباره واقعی کردن قیمت در یک بازار رقابتی، وقتی این گونه شد، در اقتصادی که دولت در وجه

عمده مثل یک داور در یک بازی فوتبال ایفای نقش می کند، بازیگران اصلی- تولید کنندگان و مصرف کنندگان میدان دار می شوند.

حالا که این مقدمه را خوانده اید، پرسشم این است که خوب این مباحث به آنچه در ایران می گذرد چه ربطی دارد؟

بطور سردستی به چند عامل اشاره می کنم. یک: این برنامه « جراحی اقتصادی» نه قدمی در راستای کنار کشیدن دولت از فرایند تصمیم گیری های عوامل اقتصادی که در واقع به صورتی که دارد اجرا می شود، قدمی برای گسترش حوزه عملکرد دولت است. اگر به آن چه در ایران ادعا می شود توجه کنید بخش عمده جمعیت، بدون این که کاری بکند و باری از دوش جامعه بردارد « جیره خوار» حکومت شده اند. یعنی در همین ابتدای کار، دولت فخمه با چاپ پول بیش از 40 هزار تومان در ماه به حساب هر نفر از اکثریت مطلق ایرانی ها واریز کرده است و قرار است بیش از 4 هزار تومان هم یارانه نان به همان حسابها واریز کند. و حالا که این پولها واریز شده است، قرار شد قیمت ها هم بالا برود. سؤال این است که در اقتصاد جریان اصلی که مدافع اجرای این سیاست هاست، آیا مشکل اصلی، مشکل پرداخت یارانه است یا شکل آن؟ به سخن دیگر، در عرصه تصمیم گیری، به واقع چه تفاوتی دارد که شما مصرف کننده به چه شکلی یارانه بگیرید؟ به صورت

قیمت پائین یا به صورت « قوه خرید » کاذب برای خرید همان کالا به قیمت اندکی بالاتر. تازه اگر ادعای آقای احمدی نژاد و دیگران راست باشد، وضعیت اکثریت مطلق دریافت کنندگان یارانه نقدی هم قرار است بهبود یابد و حتی می توانند بخشی از این وجوه را پس انداز هم بکنند!

اگر میزان یارانه نقدی آن قدر باشد که افزایش قیمت ها را برای مصرف کنندگان بیوشاند- من بعید می دانم چنین سرانجامی امکان پذیر باشد ولی آقای احمدی نژاد در موارد مکرر چنین ادعائی کرده و حتی وعده داده است که بیشتر از آن چه که لازم است یارانه نقدی پرداخت خواهد شد- در آن صورت، پرسش این است که چرا و چگونه باید الگوی مصرف اصلاح شود؟ اگر استدلال مدافعان این سیاست دولت را در نظر داشته باشیم، با این وضعیت روبرو می شویم:

- چون نان با قیمتی که بطور مصنوعی پائین است (به خاطر یارانه ای که دولت می پردازد) عرضه می شود، مصرف کنندگان « قدر» آن را نمی دانند و بخشی از آن را « تلف» می کنند.

حالا با توجه به سیاستی که دولت فخمه در پیش گرفته است:

- اگرچه قیمت نان بالا رفته است ولی چون یارانه نقدی پرداختی این افزایش قیمت را پوشش می دهد (ادعای آقای

احمدی نژاد)- در آن صورت، همان الگوی مصرفی ادامه پیدا می کند، یعنی مصرف کنندگان هم چنان « قدر» نان را نمی دانند. در گذشته نان تلف می شد، به این خاطر که قیمت اش بطور مصنوعی پائین بود و حالا تلف می شود به این خاطر که بخش عمده هزینه اش را دولت فخمه می پردازد!

و همین روایت است درباره شاخه دیگر این مجموعه سیاست ها- یعنی در خصوص واگذاری ها و خصوصی سازی ها. آن چه درایران و اگذار می شود اگرچه تحت عنوان « خصوصی سازی» انجام می گیرد ولی خصوصی سازی نیست، حتی درتازه ترین [آمارهائی](#) که منتشر شده است با خبر می شویم که تنها 13.5% از آن چه خصوصی سازی نامیده می شود، به بخش خصوصی واگذار شده و بقیه به واقع واگذاری هائی است به بخش « شبه دولتی» که اگرچه تعریف ناروشنی دارد ولی با آن چه که بخش خصوصی می خوانیم ناهمخوان است. با این حساب، نقش و نفوذ دولت هم که قرار نیست کمتر بشود. در آن صورت این سؤال هم چنان بی جواب می ماند که این همه وعده هائی که می دهند از چه کانالی باید انجام بگیرد؟

تجربه هدفمند کردن یارانه ها در دیگر کشورها:

پیشتر به اشاره گفته بودم که کوشش برای حذف یارانه ها نه تازه است و نه جدید و به نبوغ اقتصادی دولتمردان ایرانی هم ربطی ندارد. سالهاست که این سیاست درجهان به اجرا

درآمده است و در بسیاری از کشورها نیز پی آمدهایش به صورت یک بحران سیاسی جلوه گر شد. در این صفحات پایانی خلاصه ای از این تاریخچه و از این بحران ها و مقاومت ها را به دست می دهم.

باید بگویم اما که مطبوعات غربی اگر به این گونه مقاومت ها اشاره کنند که اغلب نمی کنند، آن را نتیجه ی فعالیت انارشیکست ها و دانشجویان « احساساتی » و « ثروتمند » می دانند که انگار برای خالی نبودن عریضه به این فعالیت ها دست می زنند. ولی خواهیم دید که این تصویر برواقیت آن چه در جهان و بخصوص در جهانی پیرامونی می گذرد منطبق نیست. واقعیت این است که در برابر سیاست هائی که قربانیان اصلی اش فقرا، کودکان و زنان در دنیای پیرامونی اند، شمار روزافزونی برای مقابله با آن بسیج می شوند. شرکت کنندگان اصلی شورش های علیه تعدیل ساختاری، معلمان، کارمندان دولت، دهقانان، کشیش ها، دانشجویان، اطباء، رهبران و فعالان نهضت های کارگری و گروه های زنان، می باشند که با شرکت در این شورش ها از دولت های خویش می خواهند که اجرای برنامه های تحمیلی صندوق بین المللی پول را- که همه زندگی شان را به مخاطره انداخته است- متوقف نمایند.

جالب است که اگر چه این شورش ها مورد توجه سیاست پردازان صندوق و بانک جهانی قرار نگرفت [و نمی گیرد] و حتی در مطبوعات رسمی نیز آن گونه که سزاوار بود منعکس نشد، ولی سیاست پردازان این نهادها از کوشش برای مقابله با این شورش ها غفلت نکرده اند. در جلسه ی سالانه 1999 امکانات گسترش یافته تعدیل ساختاری³⁶ [یا ESAF] که مسئول وام دهی به 80 کشور جهان است تغییر نام یافته و بدون این که مضمونش تغییر نماید، به امکانات رشد و کاستن از فقر³⁷ [PRGF] تغییر نام داده شد. البته قرار بر این شد که استراتژی کاستن از فقر در مشاوره با جامعه ی مدنی تدوین شود. ولی برخلاف وعده ها، شواهد تا کنونی نشان می دهد که شرایط PRGF تقریباً موبه مو همان شرایط پیشین صندوق بین المللی پول است که نام دیگری یافته است و استراتژی کاستن از فقر نیز چیزی به غیر از همان استراتژی تعدیل ساختاری قدیمی نیست. به سخن دیگر، ممکن است نام برنامه های صندوق تغییر یافته باشد ولی منطق و فلسفه ی اقتصادی این برنامه ها دست نخورده مانده است. همانند گذشته وام گرفتن از صندوق بین المللی پول بدون پذیرفتن انجام برنامه ی تعدیل ساختاری غیر ممکن است و هنوز هم چنان دسترسی یافتن به منابع مالی دیگر نیز به تأییده صندوق نیازمند است که بدون پذیرش انجام رفرمهای

نفولیرالی چنین تائیدیه ای صادر نخواهد شد. ایراد اصلی به برنامه ی تعدیل ساختاری و تحمیل این استراتژی از سوی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول این است که از دولت ها این امکان رامی گیرد که براساس شرایط خاص خویش دست به سیاست پردازی بزنند. این در حالیست که دولت ها هم چنان در برابر مردم مسئولیت ارایه خدمات اجتماعی دارند. ولی براساس رهنمود های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، و در پی آمد کاستن از بودجه دولت و یا ضرورت پرداخت بهره ی بدهی ها که روند افزایش یابنده داشته است، از عهده این کار بر نمی آیند. بدیهی است که اجرای این سیاست ها در کشورهای پیرامونی، به یکی از مصائب عمده ی این جوامع - یعنی مشروعیت نداشتن دولت ها - دامن می زند و آن را تشدید می کند. وقتی دولت ها نمی توانند در راستای منافع اکثریت مردم سیاست پردازی نمایند و در شرایطی که خصلت عمیقاً ضد دموکراتیک این استراتژی امکان هر گونه گفتگو و دیالوگی را نیز از بین می برد، در آن صورت، برای شهروندان به غیر از شورش، بدیل دیگری باقی نمی ماند. برای این که این نکته در چارچوب تاریخی و جغرافیائی خود قرارگیرد، به مواردی از این نوع مقاومت ها اشاره می کنم. باید بگویم که این لیست و توضیحات آمده کامل نیست³⁸.

- الجزایر: اکتبر 1988

بیش از 200 تن از تظاهرکنندگان که برعلیه افزایش قیمت ها و بیکاری ناشی از برنامه ی تعدیل ساختاری دست به اعتراض زده بودند به قتل رسیدند.

بنین : ژانویه- ژوئن 1989

دانشجویان دانشگاه کوتونو {Cotonou} دست به اعتصاب زده، دانشگاه را برای 6 ماه فلج کردند. علت اعتصاب و تظاهرات عدم پرداخت کمک هزینه های دانشگاهی برای چندین ماه و برنامه ی دولت برای قطع کامل این کمک هزینه ها در 1989 به عنوان بخشی از اصلاحات تعدیل ساختاری بود. معلمان در آوریل دست به اعتصاب زده خواهان پرداخت حقوق عقب مانده خود که برای 4 ماه پرداخت نشده بود، شدند. آنها هم چنین خواستار این شدند که دولت که به عنوان بخشی از برنامه های صندوق بین المللی پول می خواهد حقوق شان را به نصف تقلیل دهد، از این کار منصرف شده، بدون قید و شرط همه ی معلمان، دانش آموزان و دانشجویان زندانی را آزاد کرده، 401 معلم را که در پی اعتصاب مارچ از کار اخراج کرده بودند به شغل سابقشان برگرداند.

بولیوی: مارچ 1985

اتحادیه های کارگری اعتصاب سراسری فراخواندند که از سوی بسیاری از کارگران کشاورزی مورد حمایت قرار گرفت. علت

اعتصاب این بود که دولت به عنوان بخشی از رفرم های تعدیل، قیمت مواد غذایی و نفت را به مقدار بسیار زیادی افزایش داده بود. ارتش و نیروهای ضد شورشی فراخوانده شدند. اتحادیه های کارگری پیشنهاد دولت را برای افزایش مزدها و افزایش میزان حداقل مزد به بیش از 4 برابر پذیرفتند.

با وجود تظاهرات و درگیری ها ولی دولت به اجرای برنامه های تعدیل ادامه داد. در سپتامبر 1998، به دولت بولیوی 138 میلیون دلار وام اعطا شد تا «بقیه شرکت های دولتی را به بخش خصوصی واگذار نماید» و این برنامه خصوصی کردن شامل فروش سازمان آب هم می باشد. در فوریه 2000، صندوق يك وام دیگر به مبلغ 46.1 میلیون دلار در اختیار دولت گذاشت. نظر به این که میزان بدهی بولیوی به حدی رسیده بود که دیگر قابل بازپرداخت نبود و بولیوی در لیست کشورهای فقیر به شدت بدهکار قرار گرفت، در تحت برنامه کمک به کشورهای فقیر به شدت بدهکار [HIPC] علاوه بر این وامها، 1.3 میلیارد دلار نیز کمک های دیگر در اختیار بولیوی قرار گرفت به شرط آنکه « برنامه های تعدیل ساختاری را ادامه دهد». در دسامبر 1999 و ژانویه 2000 که مدت زیادی از خصوصی کردن سازمان آب نمی گذشت، بهای آب در شهر کوچابامبا که سومین شهر بزرگ بولیوی است، 200 درصد افزایش یافت که به تظاهرات اعتراضی گسترده منجر شد.

وضعیت اقتصادی به حالتی درآمد که متوسط هزینه ی آب معادل 22 درصد درآمد ماهیانه مردان و یا 27 درصد درآمد ماهیانه زنان کارگر شد. در ژانویه 2000 تظاهرات گسترده در اعتراض به افزایش بهای آب برای 4 روز شهر را کاملاً تعطیل کرد و در پی آمد آن، دولت وعده داد که افزایش قیمت آب را متوقف نماید. ولی در عین حال، در فوریه 2000 روشن شد که بخاطر تعهداتی که در برابر صندوق بین المللی پول به عهده گرفته است، دولت نمی تواند به وعده وفا کند. در تظاهراتی که در گرفت، 175 نفر زخمی شدند و 2 نفر، بینائی خود را از دست دادند. دولت يك بار دیگر وعده داد که جلوی افزایش بهای آب را حداقل تا نوامبر 2000 بگیرد. در آوریل 2000، بهای آب هیچ تغییری نکرده است. علاوه بر شهروندان، برای اولین بار، تقریباً 1000 تن از دهقانان نیز در اعتراض به خصوصی کردن آب در مناطق روستائی به تظاهرات پیوستند. تظاهرکنندگان در سرتاسر شهر ایجاد راه بندان کردند و کار به خشونت و درگیری کشیده شد. سرانجام، دفتر شهرداری از سوی تظاهر کنندگان اشغال شد. هوگو بانزر رئیس جمهور بولیوی، در عکس العمل به اوضاع، حالت فوق العاده اعلام کرد و حکومت نظامی برقرار شد. رهبران شورشی دستگیر شدند و به جای استفاده از گلوله های پلاستیکی، به نیروهای پلیس گلوله های واقعی داده شد. براساس يك گزارش، در تظاهرات

بر علیه افزایش بهای آب، 8 نفر کشته شدند و تنها پس از آن بود، که دولت امتیاز اعطا شده به شرکت های چند ملیتی که سازمان آب را در اختیار داشتند را لغو کرد. در شهر لویاز نیز تظاهرات گسترده ای انجام گرفت که 30 تن زخمی شدند و حداقل 11 دانشجو دستگیر شدند. در عین حال، مستقل از این درگیری ها، در پایتخت، صد ها تن از عناصر پلیس برای افزایش حقوق خویش دست به اعتصاب زدند.

اکوادور: 1987

دانشجویان تظاهر کننده بر علیه برنامه ی تعدیل ساختاری دولت در کوئیتو (Quito) با نیروهای ضدشورش پلیس درگیر شدند (اکتبر 1987). کارگران با بمب های آتش زا به يك بانك حمله برده و در يك اعتصاب سراسری يك روزه با آتش زدن لاستيك اتوموبيل خیابان ها را بند آوردند (ژوئن - اگوست 1999). يك ائتلاف گسترده از سازمان های جامعه ی مدنی به رهبری دهقانان بومی، لغو سیاست های ریاضت طلبانه که در نتیجه ی مداخله ی اضطراری صندوق بین المللی پول - پس از مصیبت طوفان بزرگ - بر کشور تحمیل شد را از دولت خواستار شدند. عدم ثبات ناشی از این تظاهرات، موجب بی ثباتی بیشتر دولت شد (ژانویه 2000). تاخیر در مذاکره بین دولت و صندوق بین المللی پول موجب شد که دولت امکانات لازم برای حل مشکلات پیش آمده را در اختیار نداشته باشد.

در برخورد با بحران اقتصادی و بی ثباتی اجتماعی، جمیل مهوآد [رئیس جمهور] اعلام حالت فوق العاده کرد. دلیل اصلی ناآرامی ها این بود که در حالیکه رشد اقتصادی 7 درصد کمتر شده بود، قیمت ها بیش از 60 درصد افزایش یافته بودند. پول محلی، سوکره [sucre] 21 درصد ارزش خود را در برابر دیگر واحدهای پولی از دست داد. در 10 ژانویه، لارنس سامرز وزیر خزانه داری امریکا اعلام کرد که امریکا از اکوادور پشتیبانی خواهد کرد و کلینتون در يك محاوره تلفنی با مهوآد حمایت امریکا را از دولت او به اطلاع او رسانید. سامرز ضمن بیان این که ثبات اکوادور به نفع امریکاست اعلام کرد که هیئتی از سوی صندوق بین المللی پول به احتمال زیاد از اکوادور دیدن خواهد کرد. درکوئیتو، فرماندهان ارتش برای مقابله با شایعات مبنی بر کودتای قریب الوقوع برعلیه مهوآد، ازدولت او رسماً پشتیبانی کردند و در بیانیه خویش نوشتند که « ما هر گونه کوشش برای شکستن حریم قانونیت و مشروعیت را محکوم می کنیم» و « اعتقاد داریم که باید در چارچوب قانون اساسی و دموکراتیک برای حل مشکلات کوشید». در 15 ژانویه، بیش از 40000 تن از بومی های اکوادور برای مقابله با سیاست های صندوق بین المللی پول به مدت يك هفته اعلام تظاهرات کرده به سوی پایتخت و شهرهای بزرگ دیگر دست به راه پیمائی زدند. دولت با اعزام 35000 سرباز و گارد ضد شورشی کوشید

جلوی تحرك مردم را بگیرد. عمده ترین خواسته های تظاهر کنندگان به این قرار بود:

- رئیس جمهور باید استعفا بدهد.
- سیاست های صندوق بین المللی پول از جمله دلاری کردن اقتصاد و بی ثباتی باید متوقف شود.

در 22 ژانویه ، بیش از 3000 تن به سوی کوئیتو تظاهرات کرده خواستار لغو برنامه های ریاضت طلبانه و خواستار سر کار آمدن دولتی مسئول تر شدند. پس از اشغال ساختمان پارلمان و توافق با اعضای موثر ارتش، این شایعه قوت گرفت که کودتائی در شرف انجام است. تظاهر کنندگان هم چنین دادگاه عالی اکوادور را نیز به اشغال خویش در آوردند. در گواپاکوئیل دو مین شهر بزرگ اکوادور، برخورد بین تظاهر کنندگان و نیروهای امنیتی به خشونت کشید و تعداد کثیری زخمی شدند. تظاهر کنندگان مدعی بودند که دولت خیال دارد با جمع آوری پول محلی، اقتصاد را بطور کامل دلاری نماید که نتیجه اش فقیر تر شدن مردم خواهد بود. در میان این همه درگیری ها، کاخ سفید واشنگتن در اعلامیه ای که صادر کرد کار « اشغال پارلمان و کوشش برای ایجاد حکومتی غیر مشروع » را شدیداً محکوم کرد. مدت زیادی نمی گذرد که مهوآد از کاخ ریاست جمهوری فرار می کند و ارتش قدرت دولتی را به دست می گیرد. خیانت فرمانده ی کل ارتش ولی،

باعث می شود که به جای يك دولت آشتی ملی- معاون رئیس جمهور - گوستاوو نوبوآ- به قدرت برسد. رهبران شورشیان با انتصاب نوبوآ به ریاست جمهوری مخالفت کردند چون معتقد بودند که او نوکر گوش به فرمان صندوق بین المللی پول و امریکاست. یکی از رهبران شورشیان، آنتونیو وارگاس، ادعا می کند که به قدرت رسیدن نوبوآ تحت فشار واشنگتن بوده است. به اشاره بگویم که به گفته پروفیسور رابین هاهنل، مشاور امنیتی کلینتون به فرمانده ی ارتش تلفن زد و به او اطلاع داد که « دولت امریکا هرگز دولت جدید را به رسمیت نخواهد شناخت و اکوادور نیز روی صلح نخواهد دید مگر این که فرماندهان نیروهای نظامی از ریاست جمهور شدن معاون رئیس جمهور پیشین حمایت کنند که باید به رفرمهای نئولیبرالی ادامه بدهد»³⁹ چند ساعت بعد فرماندهان قوای سه گانه ارتش اعلامیه داده و ریاست جمهوری معاون پیشین را تأیید کردند و او هم به نوبه وعده داد که دلاری کردن اقتصاد را ادامه بدهد. رهبران شورشی مخفی شدند. در مارچ 2000، برای اخذ وام از صندوق بین المللی پول دولت قوانین تازه ای تصویب کرد که از جمله می توان به رفرم بازار کار، و بخش مالی و هم چنین تسریع برنامه ی خصوصی کردن و بالاخره دلاری کردن کامل اقتصاد اشاره نمود. در ماه آوریل، صندوق بین المللی پول با پرداخت يك وام موقت 304 میلیون دلاری به

اکوادور موافقت می کند. در نتیجه این توافق - به سخن دیگر بخاطر تائیدیه ضمنی صندوق بین المللی پول - دولت اکوادور می تواند 1.7 میلیارد دلار از وام دهندگان دیگر نیز قرض بگیرد. ولی در توافق نامه ی بین صندوق و دولت اکوادور آمده است: « برنامه رفرم بسیار گسترده است و اجرای موفقیت آمیز شان به پشتکار زیاد از سوی دولت، حمایت کنگره، و مردم نیازمند است.». علاوه بر دلاری کردن اقتصاد، سطح مرزها باید کنترل شده و یارانه ها حذف شود. « باید در بازار کار، بخش نفت و شرکت های دولتی خصوصی کرده رفرم ساختاری و اساسی صورت بگیرد. ضمن منعطف تر کردن بازار کار، باید به بخش خصوصی نقش بیشتری در اقتصاد داده شود و بعلاوه، دولت باید تعهد نماید که هر گونه کنترل بر روی قیمت های الکتریسته و مواد سوختنی را تدریجاً لغو نماید. برای تکمیل این برنامه اصلاحی، آزاد سازی تجارت نیز ضروری است».

در ماه مه 2000، اتحادیه سراسری معلمان در اعتراض به کاستن از هزینه های آموزشی و حقوق معلمان برای 5 هفته دست به اعتصاب می زند. نوبوا اعلام می کند که «من آماده ام که تا هر زمانی که لازم باشد با اعتصاب مقابله کنم. اگر می خواهند برای يك سال اعتصاب کنند، بکنند. انجام تقاضاهایشان برای ما عملی نیست». نیروهای ضد شورش با استفاده از گاز اشك آور تظاهرات معلمان را درهم شکستند.

در ژوئن 2000، نوبوا طبق فرمانی، همه کسانی را که در کودتای ژانویه شرکت کرده بودند عفو می کند و دلیل این امر را نیز کوشش برای تامین صلح در اکوادور می داند. هم زمان ولی براساس توافق با صندوق بین المللی پول یارانه پرداختی به بنزین لغو می شود و قیمت بنزین به شدت افزایش می یابد. رئیس جمهور ادعا می کند، « در چارچوب آن چه که صندوق بین المللی پول برای ما تعیین کرده است کوشیدیم منافع مردم اکوادور را حفظ کنیم». در 15 ژوئن 2000 اعتصاب سراسری در اعتراض به برنامه های اقتصادی صندوق بین المللی پول سراسر کشور را در بر می گیرد. علاوه بر کارگران، معلمان، وکارمندان دولت، بیش از 30000 دکتر نیز برای 72 ساعت به اعتصاب می پیوندند. به گزارش تایمز مالی در 26 ژوئن 2000، در ملاقاتی که بین توماس پیکیرینگ یکی از مدیران ارشد وزارت امور خارجه امریکا و سیزار گاویریا، رئیس سازمان دولت های قاره امریکا و نوبوا صورت گرفت از او خواستند که شماری از افسران ارتش را به خاطر شرکت در کودتای ژانویه به مجازات برساند و در ضمن، در يك اعلامیه عمومی، از ارتشیان خواستند که در حفظ قانون اساسی کوشا باشند. با این همه، در 7 اوت 2000 ضمن بررسی لایحه دلاری کردن اقتصاد در کنگره بین نمایندگان زد و خورد می شود ولی لایحه ی پیش گفته سرانجام به تصویب می رسد.

نارضایتی ولی هم چنان ادامه پیدا می کند. نویوا می کوشد با جلب حمایت ارتشیان کنگره را تعطیل نماید ولی ارتشیان از این تصمیم او پشتیبانی نمی کنند. در سپتامبر 2000، اکوادور رسماً دلار را به عنوان واحد پولی خود اعلام می کند. صندوق بین المللی پول در بیانیه ای این اقدام اکوادور را ستوده و ادعا می کند که بازار های مالی آرام تر شده اند. ولی آن چه در داخل کشور اتفاق می افتد، بحران و هرج و مرج اقتصادی است. در بسیاری از مناطق، معاملات متوقف شده است چون مردم به اندازه کافی دلار و سکه های ریز تر امریکائی ندارند که بتوانند معاملات را تکمیل نمایند.

جامائیکا - ژانویه 1985

تظاهرات گسترده بر علیه تصمیم دولت که درتوافق با برنامه تعدیل ساختاری بانک جهانی، قیمت مواد سوختنی را افزایش داده بود. لازم به یادآوری است که این برنامه در 1982 با وام ازبانك جهانی آغاز شد.

اردن - آوریل 1985

تظاهرات گسترده بر علیه افزایش قیمت مواد غذایی در مناطق جنوبی اردن که اندکی پس از اعلام برنامه ی تعدیل ساختاری انجام گرفت. حداقل 5 تظاهر کننده به دست پلیس به قتل رسیدند.

اوت 1996

وقتی که ده سال بعد ازاین درگیری ها، صندوق بین المللی پول خواستار رفع یارانه ها شد- که باعث گشت قیمت نان سه برابر افزایش یابد - درکاراك و دیگر شهرهای جنوبی اردن شورش های گسترده ای صورت گرفت. وقتی پارلمان اردن افزایش قیمت ها را تصویب نکرد، به دستور ملك حسين پارلمان منحل شد. تظاهرکنندگان هم چنین بر علیه وزارت آموزش و پرورش شعار می دادند چون در نتیجه ی اجرای برنامه های صندوق بین المللی پول شهریه ی مدارس به شدت افزایش یافته بود.

کلمبیا: 2000

در سپتامبر 1999، صندوق بین المللی پول پرداخت يك وام 2.7 میلیارد دلاری به کلمبیا را برای حمایت از برنامه تعدیل ساختاری دولت تصویب می کند که از جمله شامل، واگذاری موسسات دولتی به بخش خصوصی - عمدتاً از طریق خصوصی کردن - و کاستن از هزینه های دولتی است. در بررسی سالانه این موافقت نامه وام، صندوق از ادامه بهبود وضع اقتصادی در کلمبیا اظهار خوشوقتی می کند اگر چه وضعیت سیاسی و امنیتی کشور بسیار چالش آمیز به نظر می رسد. به عقیده صندوق، اگرقرار است ورود سرمایه خارجی به کشور ادامه یابد، با این مسائل باید بطور جدی برخورد شود.

در اوت 2000، بیش از 15000 تن از کارگران در اعتراض به سیاست های ریاضت طلبانه تحمیل شده از سوی صندوق که بوسیله رئیس جمهور اندرس پاسترانا اجرا می شود، دست به يك اعتصاب 24 ساعته زدند. لازم به یادآوری است که در میان کشورهای امریکای لاتین، میزان بیکاری در کلمبیا - بیش از 20 درصد - از دیگر کشورها بیشتر است. وقتی دولت جزئیات بودجه خود را برای سال 2001 اعلام کرد معلوم شد که حداقل، 5000 نفر دیگر باید از بخش دولتی بیکار شوند و میزان افزایش مزد باید کمتر از میزان تورم باشد. چون دولت می خواهد به کاستن از هزینه های عمومی ادامه بدهد، به کارگران بیکار شده هم هیچ مبلغی به عنوان پیش خرید پرداخت نخواهد شد. پیش شرط های دیگر وام 2.7 میلیارد دلاری صندوق از جمله شامل بازکردن بیشتر اقتصاد به سوی بخش خصوصی، خصوصی کردن شرکت های دولتی و کاستن از هزینه های دولتی است.

کستاریکا: 2000

در 1995، صندوق بین المللی پول به شرط بیشتر کردن سهم شرکت های خصوصی در بخش هائی که در انحصار شرکت های دولتی است، يك وام موقت 78 میلیون دلاری در اختیار دولت قرار داد. بعلاوه، در عرصه هائی چون تولید الکتریسیته، بیمه و بانکداری، باید سهم سرمایه گذاران خارجی بیشتر

شود. در ارزیابی سالانه از وضعیت اقتصاد کستاریکا در 1999، صندوق از دولت خواست که به تصویب پیش نویس لایحه ای مبنی بر رها سازی بازار الکتریسیته، تلفن و تلگراف و بیمه ارجحیت بدهد. کستاریکا که اغلب به عنوان « سوئیس امریکای لاتین» از آن نام می برند، نه فقط يك حکومت به نسبت دموکراتیک دارد بلکه از امکانات رفاه دولتی بالائی برخوردار است و بر خلاف اغلب کشورهای منطقه، گرفتار درگیری های داخلی نیست. ولی رفرفر های بازار گرا که با فشار صندوق بین المللی پول به اجرا در آمده است، دموکراسی و وضعیت صلح آمیز کشور را به مخاطره انداخته است. از زمانی که پارلمان لایحه ای مبنی بر خصوصی کردن الکتریسیته را به تصویب رسانید، اعتصابات گوناگون و تظاهرات متعددی صورت گرفته است. شرکت دولتی الکریسیته به عنوان نماد دولت رفاه در کستاریکاست و به گمان بسیاری از فعالان سیاسی، خصوصی کردن آن به راحتی می تواند سرآغاز خصوصی کردن دیگر موسسات دولتی باشد. اگر چه دولت می خواهد که بانک ها و شرکت های بیمه را خصوصی کند ولی همه چیز به موقعیت شرکت دولتی الکریسیته بستگی دارد. در مارچ 2000 وقتی که لایحه ای برای تعیین جزئیات خصوصی کردن شرکت دولتی الکتریسیته به پارلمان عرضه شد و مورد بحث و مذاکره قرار گرفت، تظاهرات گسترده

ای در کشور صورت گرفت. در طول تظاهرات 16 مارچ 2000، در اوچوموگو، يك نفر به قتل رسید و 5 تن دیگر زخمی شدند. حداقل 50 تن از دانشجویان تظاهر کننده دستگیر شدند. در پرزلدون، 5 تظاهر کننده مورد اصابت گلوله قرار گرفته و زخمی شدند و 30 نفر از اعضای پلیس مورد اصابت سنگ و آجر تظاهرکنندگان قرار گرفتند. تعداد زیادی ازدانشجویان دستگیر شدند. به گفته پلیس در 21 مارچ، 2000 بیش از 40 مورد تظاهرات در کشور در اعتراض به سیاست های صندوق بین المللی پول رخ داد. در 23 مارچ 2000، بیش از 10000 نفر به طرف کاخ ریاست جمهوری به راهپیمائی پرداخته و خواستار پس گرفتن لایحه برای خصوصی کردن الکریستیه شدند. در برخوردی که بین دانشجویان و پلیس در شهر سان خوزه درگرفت بیش از 50 تن ازدانشجویان دستگیر شدند. براساس يك پژوهش که بوسیله محققان دانشگاه کستاریکا انجام گرفت، معلوم شد که تنها 20 درصد از مردم از خصوصی کردن الکتریسته حمایت می کنند در حالیکه 53 درصد از مردم با آن مخالف اند. بعلاوه، 92 درصد از مردم معتقدند که می باید از پیش با آنها تبادل نظر می شد و 84 درصد از مردم هم خواهان انجام يك رفراندوم برای این منظور هستند.

افریقای جنوبی: 2000

در بررسی سالانه خود از اقتصاد افریقای جنوبی در سال 2000، صندوق بین المللی پول از « میزان بسیار چشمگیر بیکاری» سخن می گوید و از دولت می خواهد که با تشدید رفرم ساختاری، تشویق سرمایه گذاری داخلی و جلب سرمایه گذاری خارجی بیشتر و بهبود کاردهی به این مشکل توجه نماید. و البته تعجبی ندارد که راه رسیدن به این اهداف از دیدگاه صندوق هم «اجرای سریع تر وعمیق تر رفرم ها به ویژه رفرم بازار کار، رها سازی تجارت و خصوصی کردن است». در فوریه 2000 گنگره سراسری اتحادیه کارگری افریقای جنوبی در اعتراض به بیکاری زیاد و روزافزون و هم چنین برنامه های دولت برای رفرم بازار کار اعلام اعتصاب کرد. قرار شد این اعتصابات به مدت 5 هفته ادامه یابد و بخش های مختلف اقتصاد را در بر بگیرد. اولین بخش اعتصاب کننده، کارگران صنایع اتوموبیل سازی بودند بعد، کارگران نساجی و در نهایت، هم کارمندانی که برای موسسات دولتی کار می کنند. از زمان سقوط نظام آپارتاید در 1994، این گنگره سراسری نقش برجسته ای در تدوین قوانین کار که حامی حقوق کارگران است داشت. ولی، پس از توافقی که بین دولت و صندوق بین المللی پول صورت گرفت، دولت کوشید ضمن کنترل شدید افزایش مزد، برای جلب سرمایه خارجی، انعطاف پذیری بازار کار را افزایش بدهد. اگرچه مدافعان دولت و مدافعان برنامه ی

تعدیل از سیاست معقول اقتصادی سخن می گویند ولی برخلاف ادعای صندوق ، فرصت اشتغال بیشتر نه تنها ایجاد نشده است بلکه، میزان بیکاری هر روزه بیشتر می شود. در اواسط سال 2000، برآورد میزان بیکاری 35 درصد بود. در آوریل 2000 تظاهر کنندگان ساختمانی را که مسئولان دولت و صندوق با هم در حال مذاکره بودند محاصره کردند. یکی از تظاهر کنندگان گفت، « بخش عمده ای از قرض افریقای جنوبی در دوره ی دولت آپارتاید برای خرید اسلحه ای که با آن ماراسرکوب می کردند، گرفته شد. یعنی ما، دو بار داریم تاوان پس می دهیم. يك بار، جانمان را می دادیم و اکنون، هم با منابعی که باید صرف فعالیت های اجتماعی و عام المنفعه بشود. به جای ساختن کلینیک های بهداشتی، دولت دارد همه باغ های وحش و کتابخانه هارا به بخش خصوصی می فروشد برای این که صندوق بین المللی پول را راضی کرده باشد».

هندوراس: 2000

در تحت برنامه امکانات رشد و کاستن از فقر، صندوق بین المللی پول درژوئن 2000 با اعطای وامی به مبلغ 21 میلیون دلار موافقت کرد. صندوق از مسئولان دولت هندوراس می خواهد که « سریعا برنامه رفرم ساختاری ، به ویژه، خصوصی کردن سازمان تلفن و تلگراف و توزیع برق را آغاز نمایند. هم چنین نظام باز نشستگی و بیمه های اجتماعی نیز باید اصلاح

شود. در ژوئیه 2000، در تحت برنامه امکانات گسترش یافته برای کمک به کشورهای فقیر به شدت مقروض، 900 میلیون دلار از بدهی خارجی هندوراس مشمول بخشیدگی شد. علت این بخشودگی هم، موفقیت دولت در اجرای سیاست های رفرم ساختاری اعلام می شود. در همین ماه، ولی زنجیره ای از اعتصابات که خواستار پایان بخشیدن به کاهش بودجه دولت در تحت فشار صندوق، بودند سرتاسر کشور را فراگرفت. در 12 ماه مه، 8000 تن از کارگران بیمارستان که در 28 بیمارستان و 500 کلینیک کار می کنند برای اضافه حقوق دست به اعتصاب می زنند. پلیس ضد شورش بیمارستان ها را اشغال می کند. در 26 ژوئن هزارها کارگر در يك اعتصاب سراسری برای افزودن بر میزان حداقل مزد شرکت می کنند. اعتصاب کنندگان اکثر جاده های اصلی را می بندند و شرکت دولتی بنادر و چند تولید عمده موز را تعطیل می کنند. در 27 ژوئیه هزارها معلم در اعتراض به عدم دریافت حقوق از فوریه 2000 دست به اعتصاب و تظاهرات می زنند که يك میلیون شاگرد مدرسه را در بر می گیرد. در اوت 2000، اعتراض به سیاست های تحمیلی صندوق بین المللی پول به صورت يك اعتصاب سراسری 24 ساعته در می آید. دولت می خواهد صنایع برق، تلفن و تلگراف، و هم چنین سازمان بیمه های اجتماعی را در راستای انجام خواسته های صندوق به بخش

خصوصی واگذار نماید. اعتصاب سراسری باعث اختلال نظام آموزش و پرورش، حمل و نقل و خدمات بهداشتی شد. 60000 تن از دانشجویان دانشگاهها نیز به اعتصاب سراسری پیوستند و اغلب راههای اصلی مسدود و خدمات بیمارستانها متوقف شد.

پاراگوئه: 2000

در ارزیابی سالانه اقتصادی خود از پاراگوئه، صندوق بین المللی پول از دست آوردهای دولت به شدت انتقاد کرد. به عقیده صندوق، عملکرد دولت در اجرای رفرم های ساختاری ضروری ناموفق بوده است. اگرچه آنها درک می کنند که چرا باید رفرم های ساختاری براساس ارجحیت ها به اجرا در بیایند، ولی میزان حداقل مزد در پاراگوئه در مقایسه بادیگر کشورها بسیار بالاست و بعلاوه، عدم انعطاف موجود در قوانین کار کشور، به ویژه وقتی که اقتصاد به روی جهان باز شود بسیار دست و پاگیر خواهد شد. در نتیجه، به عقیده صندوق، رفرم قانون کار باید در اسرع وقت در دستور کار دولت قرار بگیرد.

در ژوئن 2000، بین تظاهرکنندگانی که بر علیه رفرم های بحث ناپذیر صندوق بین المللی پول به خیابانها ریخته بودند و پلیس های شورشی درگیری شدیدی رخ داد. تظاهر کنندگان برای اعتراض به برنامه دولت برای خصوصی کردن اداره تلفن، آب و

راه آهن، يك اعتصاب سراسری 48 ساعته فراخواندند. در آسنسیون، 20 تن زخمی شده و تعداد زیادی دستگیر شدند. تظاهرکنندگان در يك ایستگاه اتوبوس، دو اتوبوس را به آتش کشیدند. تقریباً نصف مغازه های پایتخت در اعتراض به سیاست دولت تعطیل است. چون تظاهرکنندگان خیابانها و محل تردد وسایل نقلیه عمومی را بند آورده اند، مسافران بوسیله کامیون های ارتشی جابجا می شوند. سخن گوی ریاست جمهوری اعلام کرده است که اجرای این سیاست ها قابل مذاکره نیست چون دولت برای این که بتواند از 400 میلیون وام بانک جهانی استفاده کند، راهی غیر از اجرای این سیاست ها ندارد.

کنیا: 2000

از ژوئن 2000 صندوق بین المللی پول قرض دادن به کنیا را از سر گرفت و در تحت برنامه امکانات رشد و کاستن از فقر 198 میلیون دلار به کنیا وام داد. توافق صندوق با سرگرفتن اعطای وام و این وام 198 میلیون دلاری، در واقع، تأکیدی بود بر این که دولت نیز برنامه خود را برای مقابله با بی ثباتی مالی و رشد کم از سر گرفته است. برنامه های دولت شامل، رفرمهای اقتصاد کلان و ساختاری، رفرم ادارات دولتی و خصوصی کردن است. در ماه های آوریل و مه 2000، تظاهراتی که بر علیه پیش شرط های تحمیلی صندوق و هم چنین برای لغو بدهی

خارجی در نایروبی صورت گرفت با حمله پلیس به خشونت گرائید و 63 نفر از جمله 13 راهبه و 2 کشیش دستگیر شدند. در اوت 2000 وضع به حدی خراب شد که حتی داد دانیل عریموی، رئیس جمهور کنیا، هم در می آید. به گفته او، «شرایط صندوق بین المللی پول برای کنیا، بسیار دست و پا گیرند. ما در 9 سال گذشته، همه تعهدات مان را در خصوص بدهی خارجی مان انجام داده ایم ولی تا کنون، منفعتی نصیب مان نشده است. بدون تردید رشد اقتصادی ما به خاطر این شرایط دست و پا گیر کمتر خواهد شد. این دست و پا گیرترین شرایطی است که تا کنون بر کنیا تحمیل شده است.» سخن گوی صندوق بین المللی پول و مشاور ارشد آن در افریقا، خوزه فاجنباوم می گوید که این ادعا که پیش شرط های صندوق برای کنیا حاکمیت ملی آن را خدشه دار کرده است، به مبالغه آلوده است. این پیش شرط ها طبیعی اند و همان پیش شرط هائی است که در گذشته نیز از کنیا خواسته شد»

ملاوی: 2000

در اکتبر 1999، صندوق بین المللی پول در تحت پوشش امکانات گسترش یافته تعدیل ساختاری 10.6 میلیون دلار اعتبار در اختیار دولت قرار می دهد ولی در ضمن به دولت اخطار می دهد که «رفرم های ساختاری برای موفقیت و هم چنین جلب کمک های خارجی نقش تعیین کننده دارند».

دولت ملاوی خواسته می شود که سرعت رفرم های ساختاری را افزایش بدهد. در ماه مه 2000، تظاهراتی که بر علیه پیش شرط های صندوق بین المللی پول صورت می گیرد با حمله پلیس به خشونت می گراید. اعضای اتحادیه های کارگری، فعالان حقوق بشر و دیگرانی که با این پیش شرط ها مخالفند می کوشند به طرف ساختمان جدید دولت که یک گروه مشاوران کشورهای کمک دهنده غربی با ماموران دولت در حال مذاکره بودند راه پیمائی نمایند. تظاهر کنندگان که با خود پلاکاردهائی حمل می کردند بر علیه پی آمدهای برنامه تعدیل ساختاری، با زنجیره ای از نیروهای پلیس روبرو می شوند و سرانجام، با گاز اشک آور، پلیس آنها را متفرق می کند.

مکزیک- ژانویه 1994

ارتش رهائی بخش زاپاتیستا بر علیه پیمان تجارت آزاد امریکای شمالی (NAFTA)، و برنامه های شبیه به برنامه ی تعدیل ساختاری دولت قیام کرد. قیام زاپاتیستا موجب بی ثباتی بیشتر دولت و این سیاست ها شد.

نایجر - فوریه 1990

دانشجویان در دانشگاه نیامی (Niamey) بر علیه کاهش بودجه آموزش و پرورش که پس از رفرم های صندوق بین المللی پول انجام گرفت دست به اعتصاب و تظاهرات زدند. درطول

تظاهرات صلح آمیز دانشجویان، پلیس به سوی آنها شلیک کرده سه تن [به گفته ی مقامات پلیس] و 14 تن [براساس نظر رهبران دانشجویان] را کشت. تعداد زیادی هم زخمی شدند.

نیجریه - ماه مه 1986

حدودا بیست دانشجو و مردم عادی در دانشگاه احمدوبلو [Ahmadu Bello] درزاریا [Zaria] که بر علیه برنامه ی تعدیل ساختاری تظاهرات صلح آمیز کرده بودند بوسیله ی نیروهای امنیتی قتل عام شدند. درطول روز بعد، تعداد بیشتری در اعتراض به برنامه ی تعدیل و قتل عام دانشگاه احمدوبلو در پلی تکنیک کادونا [Kaduna] و دانشگاه بنین و دانشگاه لاگاس بوسیله ی پلیس کشته شدند.

آوریل- 1989

دانشجویان 33 دانشگاه در اعتراض به افزایش قیمت مواد سوختنی که براساس برنامه ی صندوق بین المللی پول انجام گرفت، تظاهرات کردند.

ماه مه- ژوئن 1989

در شورش و تظاهرات برعلیه برنامه ی تعدیل ساختاری در لاگاس، شهر بنین و بندر هارکورت دهها تن به قتل رسیده و صدها تن بازداشت شدند. دولت مجبور شد يك برنامه ی رفاهی به نام « مجموعه ی کمک برنامه ی تعدیل ساختاری» و

يك برنامه ی گسترده گذار و بانک خلقی ایجاد نماید و هم چنین میزان حداقل مزد را بازنگری کند.

مارچ- ماه مه 1990

دانشجویان و استادان در سراسر کشور بر علیه تصمیم دولت مبنی بر پذیرش يك وام 150 میلیون دلاری از بانک جهانی برای تجدید ساختار دانشگاهها دست به تظاهرات زدند. از جمله پیش شرط های اعطای این وام بستن بسیاری از دانشکده ها و برنامه های آموزشی دیگر بود. دولت نظامی دست به حمله نظامی زد. صدها تن بازداشت شده و صدها تن از نظام دانشگاهی اخراج شدند.

ماه مه 1992

دانشجویان دردانشگاههای ایبادان [Ibadan] و لاگاس بر علیه اجرای برنامه ی تعدیل ساختاری که به ادعای آنها مسبب کم شدن امکانات دانشگاهی و برنامه های آموزشی وهم چنین موجب دو برابر شدن هزینه ی حمل و نقل بوده است دست به تظاهرات زدند. پلیس با تیراندازی به سوی تظاهرکنندگان و زخمی کردن حداقل 5 تن عکس العمل نشان داد. درگیری بین تظاهرکنندگان جوان مخالف دولت و پلیس ضد شورش در لاگاس حداقل سه کشته و صدها زخمی برجا گذاشت. صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در مذاکرات خویش با

دولت نیجریه، حذف یارانه ها و احتمالا افزایش بهای نفت را پیش شرط های اصلی دانسته اند.

در 4 اوت 2000، صندوق بین المللی پول پرداخت يك وام موقت به میزان 1031 میلیون دلار به نیجریه را تصویب می نماید که باید در راه پیشبرد رفرمهای اقتصادی در 2000-2001 هزینه شود. به گفته صندوق، « تسریع در اجرای رفرمهای ساختاری نیاز مبرمی وجود دارد. آن چه باید در اسرع وقت انجام بگیرد رفع کمبود نیرو، تلفن و تلگراف، و نفت است که به صورت مانعی جدی جلوی رشد را می گیرد». اگر چه برای خصوصی کردن باید چارچوب مناسبی موجود باشد ولی « خصوصی کردن بیشن از این نباید به تاخیر بیافتد». « کمبودهای نهادینه ای» باید در اسرع وقت برطرف شوند. اگرچه در ماه مه 1999 پس از يك انتخابات دموکراتیک، اوباسنجو به ریاست جمهوری رسید ولی تظاهرات و اعتراضات بر علیه برنامه های اقتصادی صندوق بین المللی پول ادامه یافت. اعتراضات به این سیاست ها بالا گرفت و به روزنامه ها کشید. دولت برنامه دارد که ضمن کنترل زدائی از بخش نفت، قیمت بنزین را افزایش بدهد. فوروم حذف فقر در نیجریه در بیانیه ای اعلام کرد که که اوباسنجو به فشارهای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی تسلیم شده و می کوشد این سیاست ها را پیاده نماید. اگر چه او مدعی است که این تصمیمات را برای حفظ منافع مردم اتخاذ می کند

ولی این ادعا فریب کاری است. کنترل زدائی، فقر را از آن چه که هست بسیار بدتر خواهد کرد». یکی از رهبران اتحادیه کارگری می گوید که « وظیفه ما نجات رئیس جمهور ی است که بوسیله صندوق بین المللی پول و بانک جهانی ربوده شده است. این کشور متعلق به شهروندان نیجریه ای است». گنگره سراسری کارگری نیجریه بابسیج 5000 کارگر در اعتراض به کنترل زدائی از صنعت نفت اعتراض می کند ولی از سوی پلیس، مورد یورش قرار می گیرند. گانی فاوهیمی که علاوه بر وکالت در جنبش حقوق بشر نیز فعال است می گوید، « واقعا مضحك و غم انگیز است که دولت اوباسنجو که در نتیجه يك فراگشت دموکراتیک به قدرت رسیده است با استفاده از خشونت خودکامگان به نمایندگان کارگران که بر علیه طرح دولت برای افزایش قیمت بنزین دست به اعتراض زده اند، یورش می برد. استفاده از قهر از سوی پلیس که به لحاظ قانونی زیر نظر مستقیم رئیس جمهور عمل می کند شاهد زیر پا گذاشتن قانون اساسی، به خصوص بخش های مربوط به حقوق اساسی برای اعتراضات صلح آمیز است». جالب است که پیشتر، کمیته اطلاعات اقتصادی اعلام خطر کرد که کنترل زدائی از بازار انرژی نه فقط حلال مشکلات نیست که موقعیت را بدتر می کند». این کمیته به خصوص نگران بود که با این کار، واردکنندگان به ضررمصرف کنندگان

داخلی پول های کلان به جیب خواهند زد. و به خصوص با افزایش قیمت نفت و بنزین مخالف بود. با این که دولت بدون توجه به این دیدگاه ها و حتی بدون توجه به آن چه که در کشور می گذشت تصمیم گرفت که سیاست صندوق بین المللی پول را برای افزودن بهای بنزین به احرا در بیاورد. به همین خاطر، برای اولین بار در چند سال گذشته، درژوئن 2000 اعتصاب سراسری اقتصاد نیجریه را فلج کرد. علاوه بر کارگران بخش نفت، کارمندان دولت در دیگر بخش ها نیز به اعتصاب پیوستند و بندر لاگاس و همه راههای عمده را بند آوردند. همه واحدهای فروش بنزین تعطیل شد و حتی پروازهای بین المللی از فرودگاه لاگاس نیز اگر لغو نشده باشند به تاخیر دراز مدت افتادند. در بسیاری از شهرها کار به خشونت کشیده شد و تعداد نامعلومی به قتل رسیدند. در شهر ابوجا، مردم به دو مرکز پلیس حمله کرده آنها را به آتش کشیدند. در ژوئیه دامنه اعتراضات به مجلس ملی می رسد و از دولت در باره برنامه های صندوق بین المللی پول توضیح می خواهند. و به ویژه از دولت می خواهند که در باره مذاکرات با صندوق همه ی اطلاعات را منتشر نماید تا بتوان در باره اوضاع به چاره جوئی پرداخت. تا اواسط اوت 2000، اگرچه صندوق بین المللی پول با اعطای يك وام دیگر به نیجریه موافقت می کند ولی مجلس، علنا عدم رضایت خود را با برنامه خصوصی

کردن اعلام می کند. گفته می شود که تا تدوین يك ساختار حقوقی مناسب برای خصوصی کردن، برنامه خصوصی کردن باید متوقف شود. رئیس کمیته خصوصی کردن در مجلس ملی می گوید که در دور قبلی خصوصی کردن، عمدتا کارگران با این برنامه مخالف بودند ولی اکنون مخالفت به کارگران محدود نمی شود. مهندسان، ارزیابان رسمی، و بسیاری دیگر نیز با این برنامه ها موافقت ندارند. يك روزنامه نگار نیجریه ای می گوید که « از کشورهای افریقائی خواسته شده است تا علاوه بر درپیش گرفتن سیاست اقتصادی ریاضت طلبانه بر علیه مردم، شرکت های دولتی را به شرکت های چند ملیتی خارجی بفروشند و هر روزه بیشتر و بیشتر استقلال سیاسی شان را از دست بدهند. کشورهای که شروط صندوق را می پذیرند وام بیشتری می گیرند و آنها که این چنین نمی کنند، با مشکلات اقتصادی ویژه روبرو می شوند.» هرچه دامنه ی موافقت يك دولت با برنامه های صندوق بیشتر باشد، وام و کمک های بیشتری در اختیار آن دولت قرار می گیرد و تنها موقعی که اوضاع به حالت انفجاری در می آید، اجرای سیاست ریاضت طلبانه متوقف می شود. با این همه هر وقت که این طور می شود، صندوق بین المللی پول ادعا می کند که این دولت ها به اندازه کافی این سیاست ها را اجرا نکرده اند. مشکل دیگر البته در افریقا این است که منابع و امکانات

روزافرونی به جای این که صرف توسعه و برنامه های اجتماعی شود، صرف بازپرداخت بهره بدهی ها می شود».

سودان - اکتبر - نوامبر 1987

کاهش سریع ارزش پول و افزایش سریع قیمت ها که هر دو نتیجه ی امضای موافقت نامه با صندوق بین المللی پول و بانک جهانی بود باعث شد که در شهر خرطوم 15000 تن بر علیه صندوق دست به تظاهرات زدند. دانشجویان دانشگاه خرطوم ساختمان ها را اشغال کردند که سرانجام به تعطیل شدن دانشگاه انجامید. پی آمد این درگیری ها خشونت خیابانی و بازداشت بود.

ترینیداد- 28 ژوئیه- 2 اوت 1990

انجمن مسلمانان به اداره ی مرکزی دولت هجوم آورده و رئیس جمهور رابینسون و دیگر اعضای کابینه را گروگان گرفته خواستار پایان بخشیدن به برنامه های ریاضت طلبانه ی اقتصادی تحمیلی صندوق بین المللی پول شدند. بعد از گروگان گیری، شورش و غارت در بندر اسپانیا (پایتخت) آغاز شد و حداقل 50 نفر به قتل رسیدند.

اوغاندا - دسامبر 1990

دانشجویان دانشگاه مکاریری در اعتراض به کاهش کمک هزینه ی آموزشی و حمل و نقل که در پی آمد اجرای برنامه ی تعدیل ساختاری تحمیل شده از سوی بانک جهانی اتفاق افتاد

دست به تظاهرات زدند. پلیس به سوی تظاهرکنندگان شلیک کرده، دو نفر را به قتل رسانید.

ونزوئلا - 28 فوریه - 2 مارچ 1989

نزدیک به 600 تن در تظاهراتی که بر علیه سیاست های اقتصادی انجام گرفت به قتل رسیده و بیش از 1000 تن دیگر زخمی شدند. علت تظاهرات افزایش چشمگیر قیمت مواد سوختنی و هزینه حمل و نقل عمومی برای جلب رضایت بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بود. یکی از اولین اقدامات رئیس جمهور پرز پس از رسیدن به ریاست جمهوری امضای یک توافق نامه با صندوق بین المللی پول بود که تاریخ اجرای برنامه ی تعدیل ساختاری را 23 فوریه تعیین کرده بود (فوریه 1992). کودتای افسران رده متوسط که از حمایت جدی مردم برخوردار بود شکست خورد. هدف اقتصادی کودتاگران پایان دادن به برنامه ی تعدیل ساختاری در ونزوئلا بود.

زئیر - مارچ 1985 [اکنون جمهور دموکراتیک کنگو]

دانشجویان دانشگاههای Mbanza Ngungu و Mbuji Mai در اعتراض به کاهش بودجه آموزش عالی که از سوی دولت در راستای اجرای برنامه ی تعدیل ساختاری صندوق بین المللی پول انجام گرفت دست به تظاهرات زدند.

زامبیا - ژانویه- فوریه 1987

شورش در اعتراض به افزایش قیمت مواد غذایی در مناطق تولید مس در شمال کشور که در راستای اجرای برنامه ی تعدیل ساختاری در دسامبر 1986 اعلام شد، باعث گشت که اجرای برنامه متوقف شود. مدتی نگذشت که اجرای برنامه ی صندوق دو باره از سر گرفته شد. در مارچ 1999، صندوق بین المللی پول در تحت برنامه ی امکانات گسترش یافته تعدیل ساختاری وام سه ساله ای به مبلغ 349 میلیون دلار در اختیار دولت قرار داد. از پیش شرط های دریافت این وام از جمله این بود که « دولت باید رفرم در عرصه های خصوصی کردن، خدمات عمومی، و مدیریت بانکی و پولی را تسریع نماید». در ژوئیه 2000، در پوشش امکانات رشد و کاهش از فقر 13.2 میلیون دلار وام دیگر در اختیار دولت قرار گرفت. در موافقت نامه ی این وام آمده است که «دولت زامبیا می کوشد يك سياست پولی معقول را دنبال کرده، اعتبارات مؤسسات دولتی را محدود نماید. بعلاوه، در تکمیل گذار به اقتصادی به هدایت بخش خصوصی، از جمله خصوصی کردن تنمه مؤسسات عام المنفعه و عملکرد بخش نفت خواهد کوشید». جالب این که اگرچه دولت به صندوق بین المللی پول برسر این وامها و شروط به توافق رسیده بود ولی در فوریه 2000، رئیس جمهور زامبیا، فردريك چیلوبا رسماً از صندوق بین المللی پول انتقاد کرده و متذکر شد که رفرمهایی که قرار بود باعث رونق

اقتصادی کشور بشود، به عوض، بیکاری و فقر بیشتر به بار آورده است. او ادامه داد که کشورهای غربی به زامبیا گفته بودند که برای کمک و ثبات بیشتر اقتصاد « باید سیاست های خاصی را پیاده کنید». اکنون به ما می گویند، « نه، نه، نه، افریقا باید با مؤسسات غیر دولتی به روحیه کارآفرینی دامن بزند. در ایالتی که من از آن جا می آیم، ZCTU [اتحادیه های کارگری] اضافه مزد می طلبند. صندوق بین المللی پول به ما می گوید با خواسته شان موافقت نکنید. ما نمی دانیم چه باید بکنیم؟ مشکل ما این است که ما در افریقا با سرعتی دست به این رفرمها می زنیم که انگار تنها راه رفع مشکلات ما همین رفرمهاست». او ادامه می دهد که اگر تنها به سرعت انجام رفرم بدون این که مردم اجزای آن را درست بفهمند تکیه کنیم، مشکلات ما حل نخواهدشد. در اواخر آوریل 2000، زنجیره ای از تظاهرات زامبیا را در برگرفت که خواهان پایان دادن به برنامه ی تعدیل ساختاری صندوق بودند. در لوساکا، تظاهرکنندگان که می خواستند در خیابان های اطراف هتلی که نمایندگان صندوق و دولت مشغول مذاکره بودند، تظاهرات نشسته انجام بدهند بوسیله پلیس مسلح ضد شورش پراکنده شدند. این تظاهرات که از سوی سازمان زنان برای تغییر سازمان دهی شده بود، صندوق و بانک جهانی را مسبب ادامه فقر در کشور می داند. به گفته امیلی سیکزوه که در

سازمان زنان برای تغییر فعالیت می کند، « صندوق بین المللی پول دارد همه ما، مخصوص زنان و کودکان، را می کشد». در گزارش دیگری امیلی سیکزوه می نویسد که « اگر می خواهید پی آمد واقعی برنامه تعدیل ساختاری در زامبیا را به چشم ببینید به بیمارستان آموزشی دانشگاه در لوساکا که بزرگترین بیمارستان پایتخت است سر بزنید. شرایط موجود در این بیمارستان بسیار بد است و اغلب بخش ها پر از BIDS (Brought in Dead) می باشد [منظور این است که بیمار مرده به بیمارستان می رسد- ا.س.]. او در گزارش خود توضیح می دهد که چگونه در نتیجه ی برنامه های خصوصی کردن، بیش از 60000 نفر از کار بیکار شدند و بیش از 420000 نفر هم به فقر و فلاکت افتادند». به عقیده او، « برنامه تعدیل ساختاری فقر افزایش داد». با ادامه بحران اقتصادی، در اوت 2000، صندوق بین المللی پول از زامبیا می خواهد که به اقتصاد بیشتر از سیاست ارج بگذارد. به گفته معاون اول صندوق، استانیلی فیشر، زامبیا با تصمیمات بسیار دشواری روبروست. در سال آینده قرار است در این کشور انتخابات عمومی بشود و فیشر به سیاستمداران زامبیائی اخطار می کند که نگذارند ملاحظات سیاسی از ملاحظات اقتصادی مهم تر شود. « من با خوش بینی محتاطانه زامبیا را ترك می كنم. در يك سال انتخاباتی، تصمیمات صدر صد اقتصادی اتخاذ

کردن بسیار دشوار است. به سادگی می توان برای حفظ منافع کوتاه مدت، هر آن چه را که در این 5 سال گذشته به دست آورده اید از دست داد در حالیکه منافع دراز مدت شما کاملاً روشن و آشکار است».

آرژانتین: دسامبر 2001

حوادث انفجارآمیز اواسط دسامبر که به برکناری چهار رئیس و قتل تعداد بی شماری، 30 نفر در همان روزهای اولیه، منجر شد نتیجه ی منطقی اجرای سیاست های تعدیل ساختاری در 26 سال گذشته بود. ولی ماجرای اخیر به واقع از دسامبر 1999 آغاز می شود که در عکس العمل به کوشش دولت برای اجرای سیاست هائی که با صندوق بین المللی پول موردتوافق قرار گرفته، موج اعتصابات کشور را در بر می گیرد. یکی از عرصه هائی که مورد اعتراض قرار می گیرد کاستن از قدرت اتحادیه های کارگری و از حقوق کلی کارگران است. از نظر فعالان جنبش کارگری در آرژانتین وضعیت به آن چه که در اواسط سالهای 1980 به سقوط حکومت آلفانسیین منجر شد بی شباهت نیست . وضع مالی کشور ولی تعریفی ندارد و در نتیجه، در مارچ 2000 بر اساس توافقی که بین دولت و صندوق بین المللی پول صورت می گیرد صندوق به شرط این که دولت به رفرم مالی و ساختاری ادامه بدهد، با اعطای يك اعتبار موقت سه ساله 7.2 میلیارد دلاری موافقت می کند. آن

چه که در این توافق نمود برجسته ای دارد تاکید صندوق بر رفرم بازار کار و کنترل زدائی و هم چنین رفرم بیشتر نظام بیمه های اجتماعی است. به سخن دیگر، درست بر عکس آن چه که مورد نظر جنبش کارگری است، صندوق از سوئی بر اجرای همان سیاست ها اصرار می ورزد و دولت هم، با اجرای آن موافقت می نماید. در آوریل 2000، قانون رفرم بازار کار در حالی از تصویب مجلس سنا می گذرد که ده ها هزارتن تظاهرکننده ساختمان کنگره را محاصره کرده و با نیروهای پلیس مشغول زدو خورد خیابانی بودند. بیش از 30 تن زخمی شده و 50 تن دیگر دستگیر شدند. در ماه مه 2000، صندوق بین المللی پول از دولت می خواهد که پرداخت های بیمه های رفاهی را کاهش بدهد ولی، تظاهرات خشونت آمیزی بر علیه این سیاست دولت در می گیرد. اعتراضات صلح آمیز بیکاران که از سوی موسسات اداره بیمه به آنها چیزی پرداخت نمی شود، از کنترل خارج می شود و بیکاران خشمگین عمارات دولتی را به آتش می کشند. این تظاهرات، ولی بوسیله نیروهای ضد شورش و پلیس به شدت سرکوب می شود. تعداد کثیری زخمی و دستگیر می شوند. کارگران روستائی که در وضعیت مشابهی هستند، با بستن جاده ها و اشغال ادارات دولتی محلی به سیاست دولت اعتراض می کنند. در ماه مه 2000، وقتی که دولت در اجرای سیاست های

صندوق بین المللی پول می کوشد ضمن کاستن از پرداخت های رفاهی و حقوق ها، میزان مالیات ها را افزایش بدهد، بیش از 80000 تن در یونوس آیرس دست به تظاهرات می زنند. سازمان دهندگان این تظاهرات، سه اتحادیه عمده کارگری و هم چنین کلیسای کاتولیک است که معمولا از این نوع اقدامات حمایت نمی کند. جالب است که شماری از سیاستمداران، هم از احزاب حاکم و هم چنین از احزاب مخالف دولت هم در سازمان دهی این اعتراضات شرکت دارند. تظاهرکنندگان ضمن اعتراض به « دیکتاتوری مالی صندوق بین المللی پول» اعلام کردند که در برابر این دیکتاتوری نافرمانی را آغاز کرده و از پرداخت مالیات ها ی خود خودداری خواهند کرد. متوسط مالیات پرداختی از 8 درصد به 22 درصد افزایش یافت. در پژوهشی که در مرکز سنجش افکار عمومی در آرژانتین صورت گرفت، 70 درصد از کسانی که با آنها مصاحبه شد صندوق را مسبب تعدیل بودجه کشور می دانند. 65 درصد عقیده دارند که این سیاست ها موفقیت آمیز نبوده است و 88 درصد معتقدند که دولت باید در برابر صندوق بین المللی پول مقاومت کرده و دایره اعمال نفوذ آن را کاهش بدهد. در يك نظر سنجی دیگر، درصد کسانی که با دولت موافق بودند از 35 درصد در ژانویه به 13 درصد در ژوئیه 2000 رسید. در ژوئن 2000، در اعتراض به قوانین کار که از سوی صندوق بر دولت

تحمیل شده بود، يك اعتصاب سراسری 24 ساعته فرا خوانده شد که 7.2 میلیون کارگر در آن مشارکت کردند. رئیس جمهور، دلاروآ در عکس العمل به اعتراضات مردم گفت که « دولت چاره ای غیر از گردن نهادن به خواسته های صندوق بین المللی پول ندارد». و به این ترتیب، تداوم اعتراضات و تظاهرات اجتناب ناپذیر شده بود. در اوت 2000 وقتی دولت در اجرای رفرم های تعدیل ساختاری از حقوق معلمان 12 درصد کاست، معلمان در سرتاسر کشور به يك اعتصاب 24 ساعته دست زدند. در همین ماه، برای اولین بار شماری از روزنامه های غربی به بحران قریب الوقوع آرژانتین اشاره کردند. برای نمونه، تایمز مالی نوشت که « موجی از اعتراضات و ناراضی سرتاسر آرژانتین را فراگرفته است و به نظر می رسد همه ی سرمایه سیاسی دولت از دست رفته است چون برای ایجاد اشتغال و رونق بخشیدن به فعالیت های اقتصادی مجبور به اتخاذ سیاست های حادی شده است. حتی طرفداران دولت هم خود را رفته رفته کنار می کشند». در همین ماه، دادگاه عالی آرژانتین در يك اقدام بی سابقه، صندوق بین المللی پول را مستقیماً مسئول بدهی خارجی زیاد کشور اعلام کرد و به ویژه بر این نکته دست گذاشت که منشاء مشکل بدهی خارجی که به حکومت دیکتاتوری ژنرال ها بر می گردد فاقد مشروعیت است. یکی از قضات، قاضی یورگ بالسترو گفت که این بدهی

ها بخشی از سیاست اقتصادی مخربی است که به شیوه های گوناگون، آرژانتین را به زانو در آورده است. و این شیوه ها، به ضرر جامعه، تنها به نفع شرکت های خصوصی داخلی و خارجی است». دادگاه عالی در اعلامیه خود متذکر شد که که مسئولان صندوق بین المللی پول که این مذاکرات را انجام دادند می دانستند که با چه کسانی مذاکره می کنند. بیش از 5000 نفر در اطراف ساختمان دادگاه عالی به حمایت از تصمیمات قضات دست به تظاهرات زدند.

پی آمد اقتصادی این سرکوب ها ولی فرار بیشتر سرمایه وورشکستگی دولت است که به نوبه موجب تعمیق رکود می شود. خریداران خارجی و نخبگان داخلی ولی فرصت می یابند که تنه اموال دولتی را به قیمت های ناچیز تر خریداری نمایند.

- به جای نتیجه گیری:

خلاصه کنم آن چه تحت عنوان این قانون درایران داریم به گمان من کوششی است از سوی دولت تا بحران مالی خود را از کیسه شهروندان و به خصوص کارگران و زحمت کشان تامین مالی کند. به اعتقاد من براساس آن چه که گفته ام هم فقر بسیار بیشتر خواهد شد و هم بیکاری و نداری. دقیقاً چه میزان تورم بیشتر خواهیم داشت در این مرحله نمی دانم. ولی سالی که نکوست از بهارش پیداست. هنوز قانون را اجرائی

نکرده، افزایش قیمت ها درایران سرعت گرفته است.می خواهد قیمت گوشت باشد یا حبوبات و سبزیجات و میوه جات و مواد لبنی. من نظرم این است که احتمال فراروئیدن این وضعیت به آنچه که معمولا از آن تحت عنوان « شورش های تعدیل ساختاری» نام می برند- که شمه ای از آن را در کشورهای دیگر به دست داده ام - زیاد است. ولی دقیقا چه می شود، نمی دانم. ولی وظیفه عمده و اساسی نیروهای پیشرو به اعتقاد من روشننگری درباره این قانون مضحک و سازمان دهی خود و دیگران است. برای این منظور، هم رایه یک بدیل اقتصادی ضرورتی حیاتی دارد. و اما این بدیل کدام است؟ این پرسشی است که سالهاست هم چنان منتظر و چشم انتظار یافتن پاسخی شایسته از سوی فعالان سیاسی درایران است. متاسفانه، به نظرمن این پاسخ و این بدیل اقتصادی مقوله ای است که به آن توجه زیادی نکرده ایم.

لندن ژانویه 2010

¹http://www.economist.com/business-finance/displaystory.cfm?story_id=1145315

²http://www.nytimes.com/2008/06/04/business/worldbusiness/04iht-rtrcol05.1.13452490.html?_r=1

³<http://www.reuters.com/article/idUST26810220080607?feedType=RSS&feedName=topNews>

⁴<http://www.telegraph.co.uk/finance/newsbysector/energy/2790738/Asian-countries-begin-to-burst-the-oil-bubble.html>

⁵<http://anewz.blogspot.com/2008/06/pakistan-budget-slashes-food-oil.html>

⁶http://www.nytimes.com/2008/06/04/business/worldbusiness/04iht-fuel.1.13456212.html?_r=1

⁷ <http://www.jeffvail.net/2008/06/eliminating-subsidies-wont-solve-oil.html>

⁸ <http://theonlinecitizen.com/2008/05/subsidies-cannot-solve-problems-mm-lee/>

- ³¹ <http://zahedanpress.com/content/view/497/36/>
- ³² <http://www.khorasannews.com/News.aspx?type=1&year=1388&month=12&day=22&id=48316>
- ³³ <http://www.econews.ir/fa/NewsContent.aspx?id=125592>
- ³⁴ <http://www.mardomsalari.com/Template1/News.aspx?NID=69477>
- ³⁵ <http://rahekargarlinkdooni.wordpress.com/2009/10/25/yaran-3/>
- ³⁶ Enhanced Structural Adjustment Facilities [ESAF]
- ³⁷ Poverty Reduction and Growth Facility [PRGF]
- ³⁸ در تدوین مطالب این مقدمه از سایت های متعدد اینترنتی استفاده کرده ام. برای نمونه بنگرید به : <http://www.wdm.org.uk/cambriefs/DEBT/unrest.htm> و هم www.zmag.org. چنین به ³⁹ در سایت اینترنت:
- www.zmag.org/Zmag/articles/feb01hahnel.htm بنگرید به: Robin Hahnel: Imperialism, Human Rights, and Protectionism.

- ⁹ R.G. Lipsey, K. Lancaster: "The General Theory of the Second Best", in, Review of Economic Studies, No. 24, 1956, pp. 11-32
- ¹⁰ البته می توان این پیش گزاره بازار انحصاری را حتی کنار گذاشت. فقط کافی است فرض کنیم که بر بازار رقابت کامل حکمفرما نیست و به همین دلیل، شرایط لازم برای رسیدن به یک « تعادل رقابتی » وجود ندارد.
- ¹¹ <http://jahannews.com/vdcdo90fjyt0z56.2a2y.html>
- ¹² http://www.mardomak.us/news/ahmadi_nejad_on_economic_referendum/
- ¹³ <http://khabaronline.ir/news-50324.aspx>
- ¹⁴ <http://rajanews.com/detail.asp?id=47390>
- ¹⁵ http://www.tehrooz.com/1388/12/1/TehranEmrooz/274/Pag e/7/TehranEmrooz_274_7.pdf
- ¹⁶ <http://www.shafaf.ir/fa/pages/?cid=15061>
- ¹⁷ <http://www.shafaf.ir/fa/pages/?cid=15067>
- ¹⁸ <http://www.shafaf.ir/fa/pages/?cid=14861>
- ¹⁹ <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=113225>
- ²⁰ <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=113245>
- ²¹ <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=113244>
- ²² <http://www.fararu.com/vdcjtvex.uqethzsffu.html>
- ²³ <http://www.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?NewsID=1050851>
- ²⁴ <http://khabaronline.ir/news-52604.aspx>
- ²⁵ <http://khabaronline.ir/news-52666.aspx>
- ²⁶ <http://www.mehrnews.com/fa/newsdetail.aspx?NewsID=1058859>
- ²⁷ <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=114042>
- ²⁸ http://www.donya-e-eqtesad.com/Default_view.asp?@=201074
- ²⁹ <http://www.mardomsalari.com/TEMPLATE1/News.aspx?NID=66782>
- ³⁰ <http://www.khabaronline.ir/news-20777.aspx>